

بمناسبت روز جهانی زن

۲۰

کتاب
جمعه

روزنامه زن

کتابخانه جمعه

سال اول
۶۳ هجری قمری ۱۳۵۰

منی توان نمی از اجتماع
را نادیده گرفت

زن



اشتراك ويژه

با ارائه کارت تحصيلی ۵ شماره
۳۵۰ ريال

هفته نامه سياست و هنر

کتابخانه

سردبير: احمد شاملو

با همکاري شوراي نويسندگان

مکانات با صندوق پستی ۱۱۳۲-۱۵ (تهران)

مرکز بخش: تلفن ۸۳۸۸۳۲ (تهران)

مطالب رسیده باز گردانده نخواهد شد. از
دوستان و همکاران خواهش می کنیم نسخه
اصلي اثرشان را برای ما نفرستند.
شورای نویسندگان در حک و اصلاح
مطالب آزاد است.
نقل و استفاده از مطالب کتاب جمعه بی
ذکر مأخذ ممنوع است.
فتوکپی اصل مطلب همراه ترجمه باشد.

بهای اشتراك

برای ۵۰ شماره ۴۰۰۰ ريال

برای ۲۵ شماره ۲۲۵۰ ريال

برای ۲۵ شماره در اروپا ۳۲۵۰ ريال

برای ۲۵ شماره در آمریکا ۴۰۰۰ ريال

که قبلاً دریافت می شود

خواستاران اشتراك می توانند مبلغ لازم را
از نزدیک ترین شعبه هر يك از بانكها به حساب
شماره ۴۲۰ بانك سپه (شعبه اتو بانك باشگاه)
واریز کنند و رسید آن را به ضمیمه نشانی خود و با
قید این که مجله را از چه شماره ای می خواهند
به نشانی پستی «کتاب جمعه» بفرستند

شماره های گذشته هفته نامه را می توانید از
کتابفروشی های مقابل دانشگاه تهران تهیه کنید.

بها ۱۰۰ ريال

قابل توجه خوانندگان و همکاران

دست به کارتنظیم شماره هائی از کتاب
جمعه هستیم، به ترتیب:

• ویژه فلسطین، ویژه زن، ویژه حاشیه
نشینی، ویژه آفریقا

چنانچه مطالب و اسناد و بررسی ها و
تصاویر جالبی در این زمینه ها در اختیار
دارید، ما را به هر چه پُر بارتر کردن این
ویژه نامه ها یاری کنید زمان دقیق انتشار هر
يك از این ویژه نامه ها بعداً اعلام خواهد شد.

حروف چینی: ساکوپیران
فیلم و زینگ: لنز گرافی
چاپ افست: کیهانک

کتابخانه جمعه

سال اول
۲۳ اسفند ۵۸

۳

مرحله عکس

عکس روی جلد

فرشاد قرهی

عکس صفحه ۲

ماه مه ۱۹۶۸، فرانسه

• زن در خانه، کارخانه و مبارزه از دید زن عکاس

هنگامه گلستان

مریم زندی

• مهشید فرهنگند ۶۴

• عکس صفحه ۵۲ از انزمووات

مجموعه «از پارس تا ایران»

چاپ زور بخ، ۱۹۵۸

مقالات و مقالات

• آخرین صفحه تقویم

م. مراد ۳

• حزب توده و کانون نویسندگان ایران (۶)

باقر پرهام ۸

• هشتم مارس، روز زن

متصورة م. ۱۴

• زن، خانواده و قانون مدنی

فرخنده ۲۲

• گرایش زنان به سازماندهی در مبارزات اجتماعی

دیانا ۳۷

• نگاهی به برخی نوشته‌ها و مبارزات زنان

در دوران مشروطیت

هماناظق ۴۵

• زن از دیدگاه راجع در اجتماع امروز ایران

ف.ح. نرگس ۵۵

• گفت و گوها

..... ۸۲

نمایشنامه

• همسر یهودی

برنولت برشت ۱۰۶

شعر

• شب بتول عزیز پور ۸۲

• تکیده بودی مینا دست غیب ۸۱

• سکوت پروانه مهین ۶۳

• آساند تار یخی ۱۱۳

• پرده در متون ۱۲۰

• صندوق پستی ۱۲۵



آخرین صفحه تقریر

مدت هاست که در آمیختن هر حادثه مهم مملکت با یک ماجرای جداگانه شیوه کار زمامداران شده است. پس از انتخابات مجلس خبرگان، مشیت آهنین بر مطبوعات فرود آمد؛ همه پرسى قانون اساسى در سایه گروگان گیرى در سفارت آمرىکا رفت؛ و در پایان این هفته که قرار است نخستین انتخابات مجلس شورای ملى حکومت جمهورى برگزار شود، اختلاف بر سر ملاقات با گروگانها یا آزادى آنها یا انتقالشان به دست شورای انقلاب یا دولت، موضوع اغتشاشى تازه شده است.

شورای انقلاب ادعا مى کند که پیشنهاد تحویل گروگانها را خود دانشجویان داده اند؛ رئیس جمهورى و وزیر خارجه اعلام مى کنند که آیت الله خمینى با انتقال گروگانها موافقت کرده، اما پس از چند کشمکش علنى، برخى اعضاى شورای انقلاب مى گویند که از اول با این طرح مخالف بوده اند. آنچه از مجموع برخوردها مى توان دریافت این است که اول: بنى صدر و جناحش خواستار هر چه زودتر پایان دادن به ماجرای گروگانهاست. بنى صدر در مصاحبه اى به رویتى گفت که اگر لازم باشد برای بیرون آوردن گروگانها از سفارت آمرىکا متوسل به زور خواهد شد. اما بعداً حرفش را این طور اصلاح کرد که نگفته است نیازى به زور مى بیند. دوم: اعضاى معمم شورای انقلاب در فشارند که دخالت رسمى و مستقیم دولت را در این قضیه بپذیرند؛ اما بعید مى دانند که به این زودى برگ برنده دیگرى به دستشان بیفتد یا اساساً با اتمام ماجرای سفارت آمرىکا دیگر

مجال دست زدن به مانور بزرگ دیگری باشد. بنابراین، برای بهره‌برداری هرچه بیشتر، نظر جناح بنی‌صدر را می‌پذیرند، اما در عمل، امتیازهای بیشتری می‌خواهند. می‌توان پنداشت که گروه پنج نفری (بهشتی، رفسنجانی، خامنه‌ای، موسوی اردبیلی و باهنر) واگذاری گروگان‌ها را با سکوت بنی‌صدر در برابر انتخابات دو مرحله‌ای برابر گذاشته باشد. احتمالاً این تنها معامله‌ای نیست که دو طرف برسر آن چانه می‌زنند. اما همین کافی است که نشان بدهد مسایل ظاهراً مربوط به سیاست خارجی تاجه اندازه می‌تواند مصرف داخلی پیدا کند.

واگذاری سرنوشت گروگان‌ها به مجلس شورای ملی دقیقاً در جهت همین سیاست پیوند زدن دو قضیه متفاوت است. پس از انتخابات جمعه، یا به بیان دیگر نخستین دور انتخابات، گروگان‌ها ارزش تبلیغاتی‌شان را از دست نخواهند داد. مخالفان انتخابات دو مرحله‌ای می‌توانند همچنان فشار بیاورند که دارندگان اکثریت آرا به عنوان نمایندگان مجلس شناخته شوند و بنی‌صدر و جناحش ممکن است صدایشان را در طرفداری از این نظر بلند کنند. با اهرم گروگان‌ها می‌توان براین دسته فشار آورد که ساکت نشوند. اگر انتخابات به مرحله دوم بکشد، آن‌گاه گروگان‌ها ارزش آن را دارند که، پس از گشایش مجلس، گروه پنج نفری تا فرودگاه بدرقه‌شان کنند.

مدت‌هاست که از استرداد شاه مخلوع حرفی نمی‌رود— البته نه به این دلیل که کسی خواستار بازگرداندن او نباشد. بلکه درست به این سبب که دولت پاناما با استرداد او موافقت کرده است. دولت پاناما (که ژنرال عمر تور یخوس، مرد قدرتمند آن، دوست صمیمی هامیلتون جوردن، رئیس کارکنان کاخ سفید است) حاضر شده که درباره بازگرداندن شاه اقدام کند. اما این کار می‌تواند سال‌ها به درازا بکشد: اعلام جرم ایران، ارائه مدارک، دفاع و کلای شاه، رسیدگی دادگاه و همه چیز از نو.^۲

۱- «به نظر من پیشنهاد درست این است که آقای رئیس‌جمهوری شخصاً چند نفر از این برادران دانشجوی مستقر در لانه جاسوسی را بخواهند و آنها را مورد ملاطفت خود قرار دهند و احیاناً اگر دلگیری‌هایی هست برطرف شود...» (مصاحبه با حجت الاسلام خامنه‌ای، جمهوری اسلامی، یکشنبه ۱۹ اسفند ۵۸).

۲- بازی موافقت با استرداد شاه چنان با اطمینان ترتیب یافته است که وکیل پانامائی ایران اعلام کرد شاه مخلوع و خانواده‌اش ۸ میلیارد دلار از ایران خارج کرده‌اند— و در اشتباه چایی روزنامه کیهان این رقم ۸۰۰ میلیارد دلار شد. اما مدیر کل بانک مرکزی این رقم را در جهت عراق، نادرست خواند.

برخورد دیگر، در موضوع محاکمه یا فقط شهادت دادن گروگان‌هاست. دادگاه انقلاب، تامست، کارمند سفارت آمریکا را (که همراه کاردار و یک نفر دیگر در وزارت خارجه است) برای «توضیحاتی درباره رابطه با فرقان» احضار کرد. قطب زاده — یقیناً با موافقت بنی صدر — گفت که وزارت خارجه و دادگاه انقلاب هر دو زیر نظر شورای انقلاب اند و یکی نمی‌تواند به دیگری مستقیماً دستور بدهد. چنان که پیداست به معمای نگاهداشتن یارها کردن گروگان‌ها مساله محاکمه آنها را نیز باید افزود و این بیرون از حدود توافق‌هاست. هر چند که در آخرین پیام بنی صدر به والد‌هایم، وظیفه کمیسیون سازمان ملل، تحقیق درباره جنایات شاه، و نه آزادی گروگان‌ها تلقی شده بود، اما بیانیه کاخ سفید که «ایالات متحد با تحقیق [و مصاحبه با گروگان‌ها] موافقت می‌کند» اما اجازه بازجوئی از گروگان‌ها را نمی‌دهد، به اندازه کافی تهدید آمیز است. رد شدن درخواست بازجوئی از تامست، در گوشه و کنار روزنامه جمهوری اسلامی اشاره به کاپیتولاسیون و مصونیت اتباع آمریکا را پیش کشید. در حال، بازجوئی یا محاکمه یکی از آمریکائی‌ها، همه رشته‌های بنی صدر و مذاکرات دیپلماتیک او را که در سطح سازمان ملل انجام شده، پنبه می‌کرد.

اکنون، پیام آیت‌اله خمینی، با اشاره‌هایی نه چندان ضمنی به «خطر شرق» و «مصحلت مملکت» و این که «جنایات شاه و آمریکا چیزی نیست که احتیاج به اثبات داشته باشد»، تقریباً تکلیف همه را روشن کرده است. اما دانشجویان، پیش از این، با اصرار خواسته‌اند که ساعت تحویل گروگان‌ها قبلاً از رادیو اعلام شود. طرح گرد آمدن جمعیت و درگیری و صدمه خوردن آمریکائی‌ان در این درخواست روشن است. حتی با پشتیبانی آیت‌اله خمینی، در این ماجرای پیچیده نیز بنی صدر بر لبه تیغ راه می‌رود.

اما، پس از همه این‌ها اصل ماجرا چه بود؟ چرا همان روزی که قطب‌زاده گفت «شورای انقلاب به اتفاق آرا تصویب کرده که کمیسیون تحقیق درباره جنایات شاه مخلوع با گروگان‌ها ملاقات کند»، حسن حبیبی، سخنگوی رسمی شورای انقلاب آن را تکذیب نکرد؟ مقام‌هایی که، به اشاره دانشجویان، برای آزادی گروگان‌ها به آنها فشار می‌آوردند و «تهدید به استعفا» می‌کنند کیستند؟ درگیردار اعمال و گفتار روز به روز و ضدونقیض، این هم می‌تواند حدسی باشد که رئیس جمهوری بخواهد گروگان‌ها را در اختیار بگیرد و پس از دور اول انتخابات خواستار تشکیل فوری مجلس و یکسره کردن قضیه گروگان‌ها شود — هر چند که در آخرین پیام آیت‌اله خمینی دیگر حرفی از دخالت مجلس در

در این گیرودار، تبلیغات نامزدهای انتخابات، بسته و گریخته، ادامه دارد. بر لزوم ادای سوگند وفاداری به قانون اساسی جمهوری اسلامی ظاهراً دیگر تأکید نمی‌شود، اما داوطلبانی که رسماً در پرسشنامه‌ها اعلام کرده‌اند مارکسیست‌اند تصفیه شده‌اند. مقام‌های وزارت کشور تاکنون نگفته‌اند که اگر کسی در پرسشنامه داوطلبان نامزدی انتخابات حرفی از مارکسیسم نزده باشد، علی‌الاصول، از غربال تصفیه رد می‌شود یا نه. در چنین شرایطی، البته، تصمیم‌های خود ساخته و به هم آوردن سروته قضایا رسم رایجی است.

برای چندمین بار (پس از دو انتخابات مجلس خبرگان و ریاست جمهوری) گروه‌هایی خواستار به تعویق افتادن انتخابات مجلس شورای ملی شده‌اند. فرض این گروه‌ها بر این است که مساله، زمان است و اگر به جای امروز انتخابات یک ماه بعد برگزار شود تفاوتی خواهد داشت. اما گذشت زمان به تنهایی چیزی را عوض نمی‌کند. درست است که تجربه‌های پیاپی یک سال گذشته سبب شده تا جابه‌جائی‌های اساسی و فراوانی در صحنه سیاست کشور صورت پذیرد، اما هیچ کس نمی‌تواند بگوید که فردا مشکلات امروز کلاً از میان می‌رود و دموکراسی جای خودمختاری باندهای سیاسی درون حکومت را می‌گیرد.

در چند روزی که به انتخابات مانده، آخرین برگ مخالفان جورواجور و روبه فزونی انتخابات دو مرحله‌ای این است که بخواهند صورت جلسه مذاکرات شورای انقلاب در دسترس مردم گذاشته شود. حتی بدون افشای گفت‌وگوهای این محفل سری، شماره شرکت کنندگان در تظاهرات حزب جمهوری اسلامی به طرفداری از سلامتی امام، انتخابات دو مرحله‌ای، خلع سلاح عمومی و بسیاری چیزهای دیگر نشان داد که کارائی ترفندها در تازگی آنهاست. هاشمی رفسنجانی با صراحت گفته است که خامنه‌ای، بهشتی، موسوی اردبیلی، معین‌فر، مهدوی کنی، منتظری و بازارگان مدافع انتخابات دو مرحله‌ای، یا به اصطلاح خود او «اکثریت مطلق» اند. بیشتر این‌ها تاکنون ترجیح داده‌اند که هراس‌شان از راه یافتن نمایندگان چپ به مجلس را بر زبان نیاورند. در هر حال، تاکنون روشن شده که دست کم در یک شهر (سنندج)، که حزب جمهوری اسلامی کمترین امیدی به پیروزی ندارد) انتخابات مجلس برگزار نخواهد شد.

مناظره رئیس جمهوری و چریک های فدائی خلق همان شد که انتظار می رفت. بنی صدر اعلام کرد که خلع سلاح عمومی را به همه پرسی خواهد گذاشت و رساترین فریاد تشویق، از بازار تهران بود که با تعطیل بازار و راهپیمائی نشان داد که «امنیت» می خواهد— حال از جانب بنی صدر باشد یا در یادار مدنی، تفاوتی نمی کند.

هرچند که نمایندگان چریک های فدائی خلق در این مناظره دست کم در مورد سلاخی چهار رهبر ترکمن؛ برحریقان— که حرفی برای گفتن نداشتند— پیروز شدند، اما برنده اصلی را می توان بنی صدر دانست که پیشاپیش تصمیم گرفته بود در این مناظره چه هدفی را دنبال کند. بنی صدر به تاختن به چریک ها اکتفا نکرد و به همان اندازه از پاسداران، ارتش و دادگاه های انقلاب هم امتیاز گرفت. اعلام تصمیم سازمان چریک های فدائی به ساختن «حزب طبقه کارگر» در فردای مناظره ای که بیشترین استفاده را از آن نکرده بودند، مفهومی عمیق تر از پی ریزی یک تشکیلات تازه داشت. از یک سو، ایجاد حزب (صرف نظر از شیوه عمل گروه هائی که اکنون زیر عنوان «حزب» فعالیت می کنند) به رهبری قاطع و سنجیده ای نیاز دارد که چریک های فدائی باید مطمئن باشند پیش از اعلام موجودیت حزب آن را فراهم کرده اند. از سوی دیگر، آیا ساختن حزب وابسته به سازمان چریک های فدائی پاسخی است به خلع سلاح آینده؟ روشن است که بی حزب یا با حزب، سازمان های سیاسی— نظامی چاره ای جز این ندارند که مستقیماً و البته نه یکنه— به مسأله خلع سلاح برخورد کنند. در هر حال، راه انداختن جریان طرفداری از خلع سلاح و پیامدهای عملی آن، می تواند موجی بسازد که از سر حکومت بگذرد، و شاید بنی صدر اکنون نتواند ابعاد این موج را حتی حدس بزند.

م. مراد

۲۰ اسفند ۵۸

حزب توده و کانون نویسندگان ایران



در دومقاله گذشته، با تحلیلی از مفاد بیانیه های نخست کانون و مقابله هدف های اعلام شده در آنها با موضع گیری های نظری و اقدامات عملی گروهی از اعضای سرشناس کانون که خود در طرح آن هدف های نخستین دخالت داشتند اما بعدها به دلیل تبعیت از یک راه و رسم سیاسی و حزبی معین درصدد نفی آنها برآمدند، و سرانجام از کانون جدا شدند، کوشیدیم تا تناقض موجود میان اندیشه ها و کردارهای دیروز و امروز آن گروه را نشان دهیم و بازنمائیم که سخن گفتن از اصول همواره یک چیز است و پافشاری عملی برسرا اجرای اصول وفادار ماندن به آنها در عمل یک چیز دیگر. و اینکه گروهی اصول را فقط ابزاری برای رسیدن به مقاصد سیاسی روز تعلق می کنند و از رنگ عوض کردن و شعبده بازی های نه چندان شگفت انگیز که برای هر کودک دبستانی هم آشکار است باکی ندارند، هرچند در مواردی بسیار فقط ناشی از سود جوئی ها و نام و کام طلبی های شخصی است، اما در مواردی نیز نتیجه یک بیماری اجتماعی، یعنی نوعی پراتیک اجتماعی — سیاسی منحرف و نادرست — اما ریشه دار — در جامعه است. همین گونه پراتیک های منحرف و سازمان یافته است که می تواند حتی کولیاری از صداقت ها و صمیمیت های فردی شخص یا اشخاصی معین را هم توشه راه خویش سازد و وجدان های بیدار را بدل به آهن سرد کند و حتی از نویسندگان و هنرمندان هم که

على القاعده بايد پاسدار صميمى آزادى اندیشه و خلاقيت فرهنگى جامعه باشند دشمنانى آموزده براى محدود کردن آزادى بترشد و چونان هنگى از «صليبيون» حرفه‌ئى به جبهه نبرد با آزادى گسيل دارد، «صليبيونى» که در بند حرف ها و کردارهاى ديروز خود نيستند، که حتى به ندائى دل خو يش که ممکن است هنوز ضربانى داشته باشد گوش نمى دهند؛ «صليبيونى» که تناقض را در خود مى بينند اما با ليخندى سخت و آهني، که حاكى از تعصبى كوردلانه نسبت به تملك تمامى حقيقت از جانب آنهاست، آسان از آن مى گذرند و مى كوشند تا بر توهم بقبولانند که بايد چنين باشد. از اينجاست که کردار آزاد، كوشش صميمانه در راه آزادى خود و جامعه، بدل به بازى آزادى مى شود که باز يگران آن چونان ژانوس، الهه قديم روم، دو چهره دارند: چهره‌ئى باخود، و چهره‌ئى تهى از خود که برايشان قالب گيرى شده. مادر تحليل هاى گذشته بيشتر بر باز نمودن اين دو چهرگى تا كيد كرده ايم و اکنون برآنيم تا نكته اخير، يعنى يعنى با خود بودن و تهى از خود بودن را اندكى بيشتر بشكافيم.

متن كامل بيانيه «در باره يك ضرورت» را در شماره گذشته آورديم. عنوان اين بيانيه خود به حد كافى گوياست: سخن از يك ضرورت است، و يا چنانکه در بيانيه آمده، «ضرورت رشد آينده فرد و اجتماع» بيانيه مى گويد: آزادى اندیشه و بيان تجمل نيست، ضرورت است. و در همين رابطه است که الگوى فرهنگى مستقر در جامعه را تحليل مى کند و ويژگيهاى اختناقى آن را باز مى نمايد. بيانيه، چنانکه ديده ايد، براى اين الگوى فرهنگى مستقر، دو عملکرد اصلى تشخيص مى دهد.

«يکى پروردن وبه کار گرفتن اندیشه هاى رام دست آموز، که زندگى و تکاپوى اگر دارند همان در شيار مالوف سنن و مقررات و عقايد پذيرفته است...» و «ديگر ترس و بدگمانى و احياناً کين توزى نسبت به اندیشه هاى پوينده راهگشا که نظربه افق هاى آينده دارد و فردا را نويد مى دهد...»

در بيان اين دو عملکرد الگوى فرهنگى مستقر، خصوصيت يك نظام اختناقى، هر چند به اختصار اما به خوبى نشان داده شده است. الگوى فرهنگى سرکوبگر اختناقى الگوئى است که نقش اصلى آن جلوگيرى از اندیشه هاى پوينده راهگشا به افق هاى آينده و باز توليد سازمان موجود اجتماعى است. هدف اول از راه سرکوب خلاقيت فرهنگى حاصل مى شود و هدف دوم از طريق ميدان دادن به اندیشه هاى رام دست آموز. اينست ذات اختناق که همواره و در همه جا چنين عمل کرده و چنين عمل مى کند. و اين چنانکه در همان بيانيه گفته شده «خسرانى

بزرگ است، هم در سطح فرد و هم در سطح اجتماع». در سطح فرد، زیرا در چنین جامعه‌ئی فردیت، به معنای واقعی کلمه یعنی آن عنصر سازگی و خلاقیت آن عنصر جذب کنندگی و فراروندگی، که باید، در متن مناسبات و موقعیت‌های اجتماعی، سلول زنده واحدهای فعال تداوم و تکامل تولید اجتماعی باشند، هرگز معنایی تعیین کننده پیدا نمی‌کند؛ در چنین جامعه‌ئی، یعنی در جامعه‌ئی اختناق و از لحاظ فرهنگی سرکوب شده آدم‌ها، افراد به معنای واقعی نیستند بلکه اجزاء مشابه و همانند یک نظام اند. و در سطح اجتماع، چرا که چنین جامعه‌ئی، عملاً در حکم آبی را کد است که جریان ندارد، که بر بستر بسته و محدود خود گرفتار نوعی درنگ تاریخی می‌شود. سرگذشت چنین جامعه‌ئی سرگذشت وجود است نه سرگذشت شدن. و وجود اگر تکانی بخورد باری در مقیاس هزاره‌ها خواهد بود، آنهم اگر طالع تاریخی قوم مدد کند و به هر «الفی، الف قدی برآید.» معنای این سخن آن نیست که چنین جوامعی پیکارچه هماهنگی و آرامش و وفاق هستند به هیچوجه. چنین جوامعی، حتی در یاهائی طوفانی از طغیان و سرکشی توده‌ها توانند بود که هزار گاهی طولانی سیل خون هم می‌تواند جاری کند، او سیلاب‌هایی که بیشتر هرز می‌روند چرا که استثمار تاریخی اختناق راه را بر تراکم اجتماعی آگاهی و تبلور آن در یک رهبری متشکل و آگاه می‌بندد و مانع از آن می‌شود تا انفجار نیروی توده‌ها دیوارهای بلند نظم مستقر را یکباره درهم ریزد و جامعه را در مسیر تازه‌ئی از خلاقیت و تکامل اجتماعی قرار دهد. اختناق نظم توتالیتر است و نظم توتالیتر هر چند بالمال قادر به جلوگیری از حرکت چرخ تاریخ نیست اما در کند کردن حرکت آن تأثیری اساسی دارد. اختناق جامعه را از درون پوک می‌کند و توان تولیدی و آفرینندگی‌اش را اگر نگیرد باری در مسیرهایی انحرافی به جریان می‌اندازد. نظم توتالیتر اختناقی نظمی نیهیلیستی و نیهیلیسم آفرین است و نیهیلیسم را چونان بیماری در مرگ و پپی وجود اجتماعی می‌دواند و ریشه‌دار می‌کند. جامعه اختناق زده که از پراتیک اجتماعی خلاق و سازنده محروم است راهی جز پناه بردن به دامان نیهیلیسم ندارد و آزادی گم کرده در عرصه اجتماع را در لافیدی، رها شدگی، یا به خیال خود، آزادی باطنی جست و جو خواهد کرد. از اینجاست که آزادی اندیشه و بیان به عنوان پایه و مایه آزادی عمل اجتماعی (پراتیک)، دشمن نیهیلیسم و اختناق، و «ضرورت رشد آینده فرد و اجتماع» است. و آنچه در این زمینه در بیانیه دوم کانون نویسندگان ایران آمده است حکایت از آگاهی درست به همین ضرورت بنیادی دارد. آزادی اندیشه و بیان چیست جز آزادی عمل و اعتراض به الگوی فرهنگی مستقر در جامعه؟ و جامعه چگونه می‌تواند

در مسیری از تعالی و کمال بیفتد درحالی که حاکمیت سرکوبگرانه اختناق در یچه هرگونه اعتراضی را بر آن بسته است؟^۱ آگاهی به اهمیت همین مساله است که تدوین کنندگان بیانیه دوم کانون را بر آن می دارد تا این بیانیه را تحت عنوان «درباره یک ضرورت» منتشر کنند و بگویند آزادی اندیشه و بیان تجمل نیست، ضرورت است: ضرورت رشد آینده فرد و اجتماع. آقای به آذین نویسنده آن بیانیه، هنگامی که به حق از آزادی اندیشه و بیان به عنوان یک ضرورت سخن می گوید، مترجم و نویسنده‌ئی با خود است که ضرورتی اجتماعی را تشخیص داده است. او در تشخیص این ضرورت در آن لحظه با خودی‌اش چنان صمیمی است که حتی در یکی از آخرین جلسه‌های منظم کانون در مدرسه‌ها به آذین، هنگامی که بحث برسر تدوین بیانیه‌ئی در مخالفت با سالسوز بود و آقای امیر هوشنگ ابتهاج (سایه) به مخالفت برخاست نخستین کسی که در حضور جمع به وی پیشنهاد استعفاء از کانون کرد خود به آذین بود. و هوشنگ ابتهاج هم البته آن پیشنهاد را فی المجلس پذیرفت و دنبال کار خویش رفت و دیگر پیدایش نشد تا نخستین بار در شب‌های کانون در انستیتو گوته؛ و از آن پس هم مدت‌ها در پذیرفتن عضویت مجدد کانون تردید داشت. اما همین آقای به آذین که آن روز آن رفتار درست و اصولی را با آقای ابتهاج نشان داد. ضمناً همان کسی است که در برابر پیشنهاد شروع همکاری با نویسندگان مذهبی که از سوی جلال آل احمد در یکی از نخستین جلسه‌های کانون مطرح شد روی خوش نشان نداد و سبب شد که آن پیشنهاد مسکوت بماند؛— پیشنهادی که اگر عملی شده بود شکاف موجود میان روشنفکران مبارز و روحانیت مترقی سالها پیش از این پرمی شد و چه بسا که تحولات جامعه ما در مسیری دیگری می افتاد. — و همان کسی است که در ماجرای درگیری اخیرش با کانون برسر «شب‌های شعر» بارها از آقای ابتهاج نیز به عنوان یکی از بنیانگذاران کانون یاد کرد، چرا که دیگر ورق برگشته بود و این هردو وجود گرامی اکنون در یک سنگر واحد سیاسی قرار داشتند. و این چیزی

(۱) البته این پرسش برای امثال آقای ناصر پورقمری کاملاً بی معناست. ایشان در استعفا نامه‌ئی که به عنوان دفاع از آقای به آذین و دوستانشان در ماجرای «شب‌های کانون» نوشت و در روزنامه کیهان منتشر کرد، با اشاره به مقاله‌ئی که من در شماره ۱۲ کتاب جمعه نوشته بودم و در آن ضمن بحث از ضرورت آزادی اندیشه و بیان، از ذات اعتراض و جنبش‌های اعتراضی به عنوان پدیده‌ئی کارآمد در حرکت تکاملی جامعه یاد کرده بودم— پدیده‌ئی که در مقیاس تحولات تاریخی در جوامع طبقاتی تکامل یافته به صورت نبرد طبقات جلوه گرمی شود— فیلسوف مابانه پرسیده است: «حرکت اعتراضی دیگر چه صیغه‌ئی است؟»

نیست جز همان دو چهره معروف ژانوس که از آن یاد کردیم همان با حقیقت بودن به هنگامی که با خود هستی و مصلحتی تحمیلی تعیین کننده کردار تونیست، و همان قربانی کردن حقیقت در مسلخ مصلحت سیاسی روز، هنگامی که از خود نهی هستی و آن می کنی که استاد ازل فرموده است.

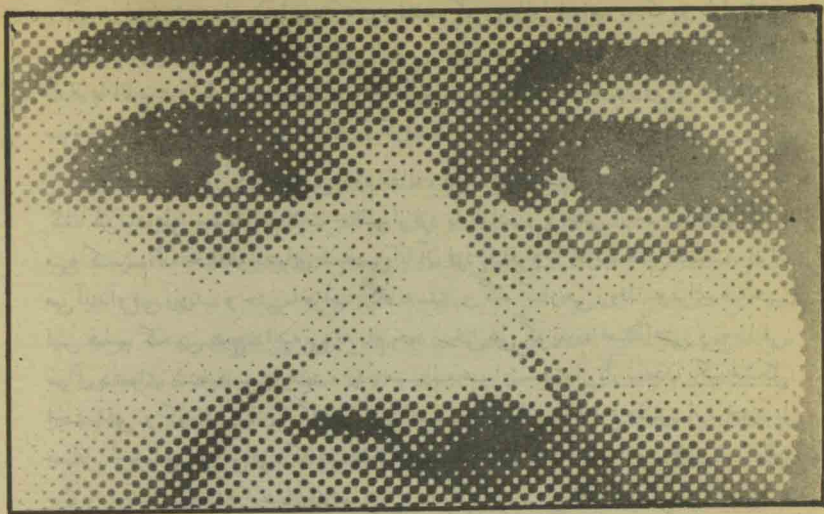
اشتباه نشود. منظور ما نفی موجودیت اجتماعی و وابستگی های تشکیلاتی افراد و اشخاص نیست. این موجودیت برای هر کس روشن نباشد برای من که طلبه علوم اجتماعی ام دست کم روشن است. آدم ها، افراد، در قالب پایگاه اجتماعی خویش عمل می کنند و داشتن وابستگی تشکیلاتی و حزبی، نه تنها حق آنها که عین ضرورت زندگی اجتماعی آنهاست. و سخن بر سر این هم نیست که موجودیت اجتماعی و وابستگی های حزبی آدم ها و افراد همواره و در هر حال با خودی آنها تناقض و منافات دارد. نه. می توان این با خود بودن و با جمع بودن را به نحوی در ارگانیسم تلفیق کرد و راه و رسم درستی را در عمل اجتماعی از آن نتیجه گرفت. اما به شرط آنکه جمعی که تو با آن هستی و نماینده بینش ها، مقاصد و پراتیک سیاسی - اجتماعی آنی، جمعی باشد که با تو مانند ابزار کار رفتار نکند و از خود و از مجموعه حرکت اجتماعی نیز تصویر یک شطرنج باز ماهر حرفه ای در عرصه فقط یک بازی سیاسی را نداشته باشد، تفاوتی میان اصول و انتخاب و سائل برای رسیدن به اصول در نظر بگیرد چندانکه اصول عقیدتی که تو برای آن می جنگی باز یچه منافع و مقتضیات روز نشود. در چنین حالتی است که می توان آموزه ای درست از فردیت و پایگاهی اجتماعی به وجود آورد که هیچیک از آن ها نه تنها محل عملکرد و پیشرفت دیگری نیست بلکه جزء مکمل آنست. معنای روشنفکر ارگانیسم یک گروه یا یک طبقه بودن هم چیزی جز این نیست، و اگر گروه یا طبقه یا حزب نماینده طبقه، بخواهد با روشنفکران خود جز بدین شیوه عمل کند در درجه اول تیشه به ریشه خود زده و شرائطی را فراهم کرده است که مداومت در آن نه به رهایی جامعه از بند از خود بیگانگی اجتماعی که به تشدید آن کمک خواهد کرد. رابطه طبقه یا حزب نماینده طبقه با افراد و اعضای خود رابطه ار باب و نوکر نیست، رابطه ای زنده و ارگانیسم است که باید در آزادی شکل بگیرد. ورنه افراد و اعضا دیگر سلول های زنده و فعال یک ارگانیسم اجتماعی نخواهند بود و تبدیل به عوامل و اجزاء اجزائی صرف خواهند شد.

بحث ما در باره بخش اول تاریخچه حیات کانون نو پسندگان ایران در اینجا به پایان می رسد. بررسی دنباله ماجرا و چگونگی تجدید حیات کانون در سال ۱۳۵۶ و گسترش مبارزات آن با رژیم سفاک ستمشاهی و مطالعه نقش آقای

به آذین در طول این ماجرا مؤید نکات و نتیجه گیری هائی خواهد بود که در طول شش مقاله حاضر به آن ها رسیده ایم. این بررسی نشان خواهد داد که آقای به آذین هم از آغاز با اندیشه و نیتی حزبی وارد یک ماجرای دموکراتیک شد و روزی که منفعت سیاسی حزب اقتضا کرد از آن کناره گرفت.

پیش از ورود در بخش دوم مقاله، این نکته را هم همین جا یادآوری کنیم که اگر مادرطی سلسله مقالات حاضر از فرد یا افراد، و یا حتی از حزب معینی، یاد می کنیم به خاطر دعوای شخصی با آن فرد یا افراد یا حزب معین نیست. افراد می آیند و می روند. و حتی احزاب گاه هستند و گاه کنار می روند. و برای صاحب این قلم که بی هیچ داعیه ئی به نام خود سخن می گوید نه استطاعتی و نه دلیلی برای دعوای شخصی وجود دارد. مساله عبارتست از باز نمودن یک مشکل اجتماعی و کوشش برای آگاهی یافتن نسبت به برداشت یا نوع معینی از برخورد با مسائل اجتماعی و انسانی که در گذشته چوبش را فراوان خورده ایم. حتی می توانم بگویم که هدف بیشتر عبارت از ایجاد نوعی ارتباط و گفت و گوست، بویژه با مردان و زنان و جوانانی که با پاکبختگی و صمیمیت وارد میدان مبارزه سیاسی می شوند درحالی که وجودشان سرشار از اعتمادی غرور انگیز نسبت به شخصیت ها و احزابی است که در نظر آنان موجودیتی اسطوره ئی دارند. سخن اینست که لحظه ئی به تامل و تفکر بنشینیم و اسطوره ها را در پرتو حقایق و واقعیات عینی تاریخ بشکافیم و ببینیم چه بوده ایم و چه هستیم و به کجا می خواهیم برویم. ■

(ادامه دارد)



هشتم مارس (هجدهم اسفند)

روز جهانی زن

از جنبش و تظاهرات دلیرانه زنان ملت، در روز هشتم مارس یک سال می‌گذرد، جنبشی که از آن همه رسانه‌های گروهی مترقی جهان به عنوان نخستین حرکت امید بخش مردم ایران (پس از انقلاب) نام بردند. اما در میهن ما برخی از مطبوعات و نیز مسئولان تلویزیون علیه این حرکت انقلابی زنان خصمانه موضع گرفتند. تلویزیون با بردن دوربین روی چهره چند زن رنگ و روغن زده، واقعیت را دگرگونه جلوه داد و کوشید توده وسیع زنان زحمتکش، روشنفکر و انقلابی را همچون گروهکی وابسته به ساواک و ارتجاع قلمداد کند. با این همه، مردم آگاه ایران، این حرکت انقلابی را که از جانب زنان آگاه و پیشرو ایران تدارک دیده شده بود ستودند و از شعارشان پشتیبانی کردند.

هر زمان را شعاری درخور است و هر روز را شأنی. در همه دنیا در روز هشتم مارس، گذشته از مسائل عمومی مربوط به زنان، همواره یک شعار که محور اصلی بسیج زنان است مطرح می شود. همچنانکه زنان امریکا در سال ۱۹۰۷، مسئله حق رای و زنان ایران در سال ۱۹۷۹ مشکل حجاب را مطرح کردند.

چرا روز هشتم مارس را به عنوان روز جهانی زن پذیرفته ایم؟

در مسیر تاریخ، جامعه انسانی همچون یک مجموعه پیوسته به سوی وحدت حرکت می کند. ملت های رشد نیافته از تجربیات پیشرفته بهره می گیرند، و نه تنها از جوهر علم و صنعت و هنر که از نامگذاری های یکسان استفاده می کنند. به همین ترتیب هر جا که طبقه، صنف یا نژادی در مبارزه اجتماعی پیش کسوت باشد از تجربه مبارزاتی و حتی مناسبت بزرگداشت روزپروزی که در تقویم ملتی ثبت می شود، به ملل یا گروه های مبارز ملل دیگر انتقال می یابد. در شوروی، ایتالیا، آلمان و بسیاری کشورهای دیگر روز اول ماه مه به عنوان روز کارگر تثبیت شده است. حتی در حکومت محمد رضا شاه اجباراً روز اول ماه مه روز کارگر و تعطیل رسمی اعلام شده بود. دولت های ارتجاعی و واپس گرا اگرچه به دلایلی به اعلام و تعطیل رسمی روزهای تاریخی خاصی تن می دهند اما چگونگی مقابله آنها با مردم در این روزها ماهیت آنها را آشکار می کند. کنفرانس ها و تظاهرات روز کارگر که به بررسی و طرح مسائل و شعارهای آنان اختصاص داده می شود تقریباً هیچ سال در هیچ جا بدون درگیری های شدید مردم باقوای دولتی به پایان نمی رسد. با این همه، کارگران و روشنفکران مبارز سراسر جهان همه ساله با ترتیب دادن کنفرانس ها و تظاهرات، و تأثیر و نمایش و فیلم و سرود، در جشن و نبرد اول ماه مه شرکت می کنند.

حکومت های ارتجاعی خواهند آموخت که با هیچ نیرنگی قادر نخواهند بود از همبستگی خلق ها جلوگیری کنند و بزرگداشت این روزها نمادی از همبستگی خلق های سراسر جهان است.

حکومت پهلوی تلاش می کرد تا روز کارگر را که به نیروی مشت کارگر در جهان شناخته شده است با روز تولد رضاخان گره بزند و روزهایی را که در تاریخ بشر عنوان و جای مشخصی دارد به رویدادهای حقیر و مضحک زندگی خود بچسباند.

اکنون بار دیگر ایران برای برگزاری هشتم مارس تدارک می بینند. امید است بتوانیم در این روز مسائل خود را بطور گسترده در جامعه خویش مطرح کنیم. مهم ترین این مسائل چنین است:

۱- پذیرفتن این که زنان در تمام جوامع طبقاتی مشکلات و یژه ای دارند. (به ویژه در ایران که به سبب پائین بودن سطح فرهنگ، زنان شدیداً زیر سلطه شوهران، پدران و برادران و دیگر مردان خانواده اند.)

۲- خود زنان اند که باید برای حل مشکلات خود مبارزه کنند.

جای تأسف است که حتی بسیاری از سازمان ها و افراد مترقی به سبب نداشتن شناخت کافی از مسأله زن در طول تاریخ، با این نکته موافق نیستند و مبارزه ای را که باین منظور از جانب خود زنان پیش برده می شود تأیید نمی کنند. اینان در بحث، با مقدمات درست حرکت می کنند اما از آن نتایج نادرست می گیرند. مثلاً از این مقدمات که: زن و مرد هر دو در جوامع طبقاتی استثمار می شوند و باید دوش بدوش یکدیگر برای برانداختن جامعه طبقاتی مبارزه کنند، یا: از این واقعیت که سرکوبی و استثمار زنان از سوی مردان محصول جامعه طبقاتی است و پس از برقراری جامعه بی طبقه از بین خواهد رفت، به این نتیجه نادرست می رسند که مبارزه و یژه زنان معنی ندارد و هرگونه مبارزه که فقط از جانب زنان پیش برده شود انحرافی و باعث پراکندگی صفوف مبارزه خلق است. این نتیجه از آن مقدمه بر نمی آید تاریخ نشان می دهد که مسائل و یژه زنان و مبارزه زنان علیه سلطه مرد مفهومی دقیق دارد زیرا در جامعه طبقاتی، همواره زن در مقام دوم قرار دارد، نخست مرد است، سپس زن.

افلاطون، خدایان را به سبب هشت عمل خیر که جهان را از آن سرشار کرده بودند می ستود. نخستین کار، از نظر او این بود که خدایان او را شهروندی نژاد آفریده اند نه غلام، اما دومین سپاس او از این بود که او را مرد آفریده اند نه زن.

در نیایش بامدادی مردان یهودی اندیشه ای همانند، بیان شده است:

«ای خدا، ای پروردگار سراسر هستی، نیایش مرا ترا سزااست که مرا زن نیافریده ای.» در مقابل، در نیایش زنان یهودی این عبارت چنین تغییر یافته است: «تو که مرا بنا بر مشیت خویش آفریده ای.»

اختلاف، در وضع دو جنس موکدتر از آنچه در سخنان افلاطون و نیایش یهودیان بیان شدنی نیست. بنابر عبارات متعدد تورات، «مرد» نمودار واقعی «نوع بشر» است و در زبان فرانسه نیز مانند زبان انگلیسی، برای نامیدن «مرد» و «انسان» واژه ای واحد به کار می برند. و نیز هنگامی که از توده مردم سخن

می‌گویند، معمولاً جز به مردان نمی‌اندیشند. زن کمیتی اندک بهاست و در هر حال مرد فرمانروای اوست. زنان اولین موجودات انسانی بودند که از آنها بهره‌کشی شد و به بیان دیگر، «پیش از آنکه برده وجود داشته باشد زن برده بوده است.» و دهقانان زن بیش از دهقانان مرد زیر فشارستم و بهره‌کشی بوده‌اند. جامعه سرمایه‌داری نیز برابری صوری زن و مرد را با نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی درهم می‌آمیزد.

حتی اشراف زن، فئودال‌های زن و سرمایه‌داران زن نیز با آن که خود ستم‌گرند از سوی شوهران و پدران سرکوب می‌شوند (مثلاً نحوه سرکوبی فئودال‌های زن در روسیه در کتاب‌های تولستوی دقیقاً ترسیم شده است). زنان سایر طبقات نیز، به نسبت، استثمار و سرکوبی میشوند. اما درجه بهره‌کشی از آنان بنابر طبقه‌ای که از آنها متفاوت است.

اگرچه دوران‌های تکامل تاریخی اجتماعی برای زن و مرد یکسان بوده اما در هر دوره از مراحل تاریخ، زنان دارای تاریخ و ویژه خود نیز بوده‌اند که مربوط به نحوه خاص استثمار و سرکوبی آنان بوده است و اگرچه این ویژگی تاریخی خود معلول وجود جامعه طبقاتی است اما باین دلیل نمی‌توان صرفاً با شرکت جستن در مبارزه طبقاتی به حل مشکلات و ویژه زنان کمک کرد. زنان کارگر و زحمتکش که اکثریت زنان جامعه را تشکیل می‌دهند گذشته از این که همچون همه کارگران استثمار میشوند (و سرانجام نیز به مبارزه طبقاتی کشانیده می‌شوند) در دنیای مالکیت خصوصی از حیث زن بودن نیز سرکوبی می‌شوند. در هر گام، کوهی از مشکلات که برای مرد ناشناخته است در مقابل زن سر برمی‌آورد. بسیاری کارهای مجاز برای مرد، برای زن ممنوع است. بسی حقوق اجتماعی و نژادی که مرد از آن بهره‌ور است و همین که مورد استفاده زن قرار گیرد گناه و جنایت شمرده می‌شود. زن هم به عنوان موجودی اجتماعی و هم به عنوان موجودی اجتماعی و هم به عنوان موجودی دارای جنسیت رنج می‌برد و مشکل بتوان گفت که در کدام قلمرو رنج او سنگین‌تر است. به این سبب آرزوی بسیاری از زنان که آرزوی می‌کنند مرد زائیده می‌شدند درک کردنی است.

باید پذیرفت که زنان حقیقتاً مشکلات و یژه‌ای دارند. از سوی دیگر اکثریت مردان این وضع را برحق میدانند و مایل نیستند وضع موجود به نفع زنان تغییر یابد. مردان روشنفکر نیز که با آزادی واقعی زنان موافق اند، مسئله را اغلب در شکل نظری و انتزاعی بررسی می‌کنند. در حالی که مبارزه زنان با وضع غیرعادلانه فعلی ناشی از منافع عینی، بلاواسطه و قابل لمس آنان است. بنابراین



این را هم باید پذیرفت که بطور عمده خود زنان اند که باید برای حل مشکلات خود مبارزه کنند. در تاریخ مبارزات بشر هرگز هیچ نوع استثماری بدون مبارزه علیه همان نوع استثماری از بین نرفته است. مبارزه علیه هر نوع ستم طبقاتی، نژادی، ملی، مذهبی، جنسی بطور عمده از طریق خود آن طبقه، نژاد، ملت، جنس پیش برده می شود.

به این ترتیب لازم است زنان ایران در سازمانهای زنان که از منافع آنان سخن میگوید متشکل شوند، گروههای سیاسی و افراد جامعه را به اهمیت تشکل خویش آگاه سازند و پشتیبانی آنان را برای مبارزات آینده ساز خود جلب کنند و در عمل نشان دهند که مبارزه طبقاتی، مبارزه دموکراتیک و مبارزه علیه سلطه مرد مکمل یکدیگرند و شرکت فعال در پیشبرد هر یک از این مبارزات کمک به پیشبرد دیگر اشکال مبارزه است.

((همانگونه که آزادی طبقه کارگر به توسط خود آنان تحقق مییابد، آزادی زنان زحمتکش نیز به دست زنان زحمتکش انجام میدهد))

شرحی کوتاه پیرامون روز هشتم مارس

۱۹۰۷ مبارزات زنان آمریکا در هشتم مارس ۱۹۰۷ به دلیل گسترش آن در سراسر آمریکا و نیز به سبب طرح شعارهای مناسب با همان مرحله رشد اجتماعی، اهمیت تاریخی و ویژه ای دارد. در آن زمان، مبارزه برای تساوی حقوق اقتصادی و اجتماعی (و در راس آن مبارزه برای داشتن حق رای در پارلمان) در عین حال مبارزه برضد برابری تشریفاتی و ظاهری زن و مرد، چهره درخشانی به مبارزات زنان آمریکا بخشید و در سراسر جهان انعکاس یافت.

۱۹۱۰ در دومین کنفرانس بین المللی زنان، بنا به پیشنهاد کلارا زتکین زن مبارز آلمانی تصمیم گرفته شد که همه ساله، روز هشتم مارس به عنوان روز جهانی زن جشن گرفته شود و مشکلات زنان در سخنرانی ها و جلسه ها به بحث گذاشته شود.

۱۹۱۱ در این سال روز جهانی زن از طرف انترناسیونال دوم رسماً پذیرفته شد. ۱۹۱۱ مارس نخستین مراسم روز جهانی زن در ۱۹ مارس ۱۹۱۱ برگزار شد. انتخاب این روز به علت اهمیت تاریخی آن در مبارزات پروتاریای آلمان بود.

۱۹ مارس ۱۸۴۸ [در جریان انقلاب ۱۸۴۸] امپراتور پروس که دیگر قادر نبود در برابر نیروی عظیم خلق همچون گذشته خصمانه ایستادگی کند، و از شورش کارگران وحشت داشت، ظاهراً در مقابل آنان سر فرو آورد و تعهد کرد که خواسته های آنها را



کمیته مرکزی انجمن بین المللی زنان، ۱۸۹۹.

برآورد. از جمله تعهداتی — که البته بدان عمل نکرد — دادن حق رای به زنان بود. برای برگزاری نخستین مراسم روز زن، کوشش بسیار شده بود. یک هفته پیش از روز یاد شده مجله «رای برای زنان» در آلمان و مجله «روز زن» در اطریش منتشر شد و در مورد: «زنان و پارلمان»، «رابطه زن خانه دار و سیاست» و... مطالب مفیدی درج شد. این روز که اولین بزرگداشت روز زن در آلمان، اطریش، سوئیس، دانمارک بود موفقیتی بیرون از انتظار به دست آورد.

در آلمان و اطریش حتی در شهرهای کوچک و روستاها تالارهای سخنرانی پراز شنودگان مشتاق بود. در اطریش ۳۰/۰۰۰ نفر در تظاهرات خیابانی شرکت کردند. پلیس به تظاهرکنندگان با خشونت حمله کرد تا شعارهای آنان را پاره کند اما زنان مقاومت کردند. بباداری زنان در این ماجرا نخستین قدرت نمایی مبارزه جویانه و متشکل آنان برای بزرگداشت روز جهانی زن بود.

۱۹۱۳ روز جهانی زن دوباره به روز هشتم ماه مارس انتقال یافت و از آن پس این روز به عنوان «روز جهانی زن» در تاریخ ملت ها ثبت شد.

زنان مبارز روسی برای اولین بار «روز زن» را در هشتم مارس ۱۹۱۳ جشن گرفتند. در آن زمان علیرغم اختناق شدید حکومت تزاری، زنان در سن پترزبورگ و مسکو جلسه های بحث و سخنرانی تشکیل دادند. رهبران جنبش زنان پیشنهاد کردند ودر پی آن



۸ مارس ۱۹۰۹، نیویورک — تظاهرات زنان برای زندگی بهتر، بهبود شرایط کار و ممنوعیت کار کودکان.

تصمیم گرفته شد مجله‌ای بنام «زن کارگر» منتشر شود. پس از چندی شورای نویسندگان مجله را به استثنای یک نفر پلیس تزاری دستگیر کردند.

۱۹۱۴ تنها عضو آزاد شورای نویسندگان مجله، «زن کارگر»، آنا الیزاووا، در روز هشتم مارس ۱۹۱۴ نخستین شماره مجله را به تنهایی انتشار داد و زنان را گرد محور شعار «حق رای برای زنان کارگر» بسیج کرد. در حقیقت این شعار به مفهوم دعوت برای سرنگونی حکومت استبداد تزار بود.

۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ با آغاز جنگ جهانی اول، زنان پیشرو کوشش بسیار کردند که روز هشتم مارس «روز تظاهرات زنان برضد جنگ» اعلام شود اما به علت آشفتگی اوضاع اجتماعی و عدم درک اهمیت این مسئله و نیز خیانت برخی از گروههای سیاسی به مبارزات مردم، این تظاهرات انجام نشد. در سال ۱۹۱۵ تظاهرات «روز زن» تنها در نروژ برگزار گردید.

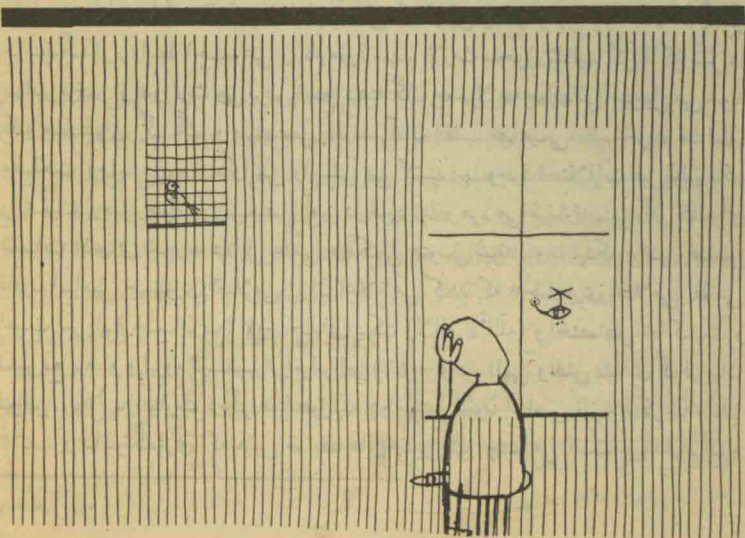
۱۹۱۷ ۸ مارس [۲۳ فوریه] ۱۹۱۷، تظاهرات زنان برضد جنگ و تزار یسم بود. توده وسیعی از زنان زحمتکش به خیابانها ریختند تا برضد جنگ، گرسنگی، سرما و... اعتراض کنند.

کارگران روسی با اعتصابات یکپارچه در پتروگراد از تظاهرات زنان پشتیبانی کردند. مجموعه این حرکات به تظاهرات سیاسی پرشوری علیه تزار یسم مبدل شد. این روز در تاریخ روسیه روزی فراموش نشدنی است. انقلاب فوریه در این روز آغاز شد. یک هفته بعد، روزنامه پراودا در مقاله‌ای با عنوان «روز بزرگ» چنین نوشت: «اولین روز انقلاب، روز زنان است، افتخار بر زنان باد، افتخار به این روز جهانی باد، افتخار بر زنانی که در روز خود به خیابانهای پتروگراد گام نهادند.»

از آن سال تا کنون در این روز در نقاط مختلف جهان همواره رویدادهای قابل ذکر پیش می‌آید که حاکی از شرکت زنان در مبارزات طبقاتی دموکراتیک است. [اکنون دیگر در کشورهای پیشرفته جهان، برپاداشتن جشن و جلسه‌های سخنرانی همچون یک سنت اجتماعی از جانب توده مردم پذیرفته شده است. در بسیاری از کشورها مردمی که می‌خواهند همبستگی خویش را با نهضت پای استوار و مبارزات دلیرانه زنان بازگو کنند، در مدرسه و دانشگاه و خیابان به زنان شاخه‌های کوچکی از گل میموزا تقدیم می‌کنند. ■]

منصوره م.

ه بر اساس تقویم ژولیان (رومی قدیم).



زن، خانواده و قانون مدنی ایران

می گویند که هدف از وضع قوانین، تنظیم روابط اجتماعی افراد جامعه است. آنچه پس از ادای این جمله معمولاً فراموش می شود طرح این پرسش است که مبنا و معیار تنظیم روابط اجتماعی از طریق وضع قوانین چیست؟ مثلاً چرا قانونگذار روابط اجتماعی را در مورد سهم الارث بنحوی تنظیم کرده که پسر دو برابر دختر از پدر ارث می برد. پاسخ دهندگان معمولاً به جوابهایی متوسل می شوند که محتوای گنگ و مبهمی دارند. آنان اغلب مفاهیمی نظیر خرد، عدالت، مصلحت اجتماعی و اراده الهی را پیش می کشند؛ یا وجود اختلافات فیز یولوژیک را علت وجود قوانین تبعیض آمیز در مورد زن و مرد می شمارند، بی آن که برای اثبات ادعای خود به دلایل علمی محکمی متوسل شوند. و یا اینکه مانند واضعین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اعلام می کنند که «جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به: ۱- خدای یکتا (لا اله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریع به او و لزوم تسلیم در برابر امر او. ۲- وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین...»^۱ به عبارت دیگر همانطور که در مقدمه قانون اساسی نیز متذکر شده اند: «.... و قانونگذاری که مبین ضابطه های مدیریت اجتماعی است بر مدار قرآن و

سنت جریان می یابد...»^۲. یعنی واضعین قانون اساسی از این فرض حرکت کرده اند که قانونگذاری (تشریع) اختصاص به خدای یکتا دارد و بنده را در این میان نقشی نیست. قوانین خدائی در قرآن مضبوط و یا از طریق سنت به ما منتقل شده و وظیفهٔ بندگان اطاعت از این قوانین لایتغیر الهی است؛ و اگر وضع قوانین جدید لازم افتد باید با در نظر گرفتن قوانین الهی و در چارچوب آن مقررات جدید وضع گردد.^۳ تشخیص مغایرت مصوبات مجلس شورای ملی با احکام اسلام به فقهای شورای نگهبان واگذار شده است.

به این ترتیب ضوابط و معیارهای حاکم در تنظیم روابط اجتماعی در مورد ما ایرانیان خرد و عدالت و... نیست، بلکه قرآن و سنت است. البته از نظر واضعان قانون اساسی کنونی، تمامی این مفاهیم در احکام اسلامی تبلور می یابد. اما آیا براستی پایه و اساس کار قانونگذار را در وضع قوانین همین مفاهیم تشکیل می دهند و اگر چنین است مقررات راجع به خرید و فروش برده با کدامیک از این موازین تطبیق می کرده است؟

زندگی و مرگ قوانین به ما نشان می دهد که اولاً ضوابط حاکم بر وضعشان نباید مطلق های از قبیل خرد و عدالت باشند. بلکه باید معیارها و ضوابط دیگری در این امر دخالت داشته است. ثانیاً این مفاهیم خود در هر زمان مصادیق معینی دارند، چیزی که در یک زمان عین عدالت است در زمانی دیگر ظالمانه جلوه می کند. از این رو باید پایه و اساس حکومت این یا آن قانون را در جای دیگری جستجو کرد.

سیر کوتاه و واقعبنانه ای در تاریخ نشان می دهد که پیدایش حقوق در این یا آن مورد همیشه با تحولات اقتصادی - اجتماعی توأم بوده است. مثلاً اضمحلال همبانی طبیعی، حقوق خصوصی را همزمان با مالکیت خصوصی بوجود می آورد و آمالفی نخستین شهر قرون وسطاست که به وضع مقررات و قوانین مربوط به حقوق در یائی می پردازد، زیرا تجارت در یائی گسترده ای دارد. همچنان که با اکتشاف صنعت و تجارت ابتدا در ایتالیا و سپس در سرزمینهای دیگر مالکیت خصوصی رشد کرد، حقوق مدنی در رم معمول شد. تکامل حقوق در تمام کشورهای اروپائی بر پایهٔ حقوق رم با رشد بورژوازی آغاز شد. در ایران قوانین مربوط به ثبت اسناد و املاک بعد از اضمحلال شکل مالکیت دولتی بردها در طی قرن نوزدهم و قوام و

۲- شیوه حکومت در اسلام.

۳- اصل چهارم قانون اساسی.

تحکیم مالکیت خصوصی بر آنها در اوایل قرن بیستم به تصویب رسید.

بنابراین مقررات و قوانینی که در طول تاریخ بشر بتدریج بوجود می آیند، تکامل می یابند و منسوخ می شوند یا باقی می مانند— از روح عدالت جوی انسان سرچشمه نمی گیرند بلکه محصول شرایط خاص اقتصادی— اجتماعی و تحولاتی اند. که در این زمینه در این یا آن جامعه رخ می دهد. البته باید توجه داشت که قوانین و مقررات حاکم در یک جامعه را نمی توان تنها بازتاب ناب وجه اقتصادی دانست. زیرا این قوانین و مقررات هر چند بوجه اقتصادی تکیه دارند، خود دارای استقلال نسبی اند و هر تغییری در آن به نوبه خود بر سایر وجوه جامعه (وجه قضائی— سیاسی و وجه اقتصادی) اثر می گذارد. از این رو هدف از این مختصر تنها تشریح و توصیف قوانین مربوط به ازدواج، طلاق، زوجات، حقوق و اختیارات والدین نسبت به فرزندان برای اثبات ماهیت تبعیض آمیز و اسارت بارشان نیست بلکه تحلیل ریشه های تاریخی وضع این قوانین بمنظور ارزیابی هماهنگی این مقررات با شرایط مادی جامعه هدف اصلی ما در این بحث است.

قوانین مربوط به تشکیل و اداره خانواده در قانون مدنی ایران

الف— نکاح

در این مبحث به بررسی تمام مقررات حاکم بر امر نکاح نمی پردازیم بلکه تنها شکل آن را بررسی می کنیم. این انتخاب برای پرهیز از تطویل کلام و بمنظور نمایاندن منطق مشترکی است که نکاح و طلاق را در قوانین مدنی ایران سامان می دهد، به عبارت بهتر می خواهیم نشان دهیم که چگونه مقررات حاکم بر طلاق خود حاصل و نتیجه شکل ازدواج است.

در قانون مدنی ایران نکاح جزء عقود بحساب می آید. یعنی قراردادیست که بین زن و مرد منعقد می شود. در عقد نکاح زن فروشنده و مرد خریدار است. کالائی که طبق این قرارداد مبادله می شود تمتع مرد از جسم زن برای مدت نامعین (نکاح دائم) یا معین (نکاح منتقطع) در برابر پرداخت مهر و نفقه است. به عبارت ساده تر مرد در این معامله تمتع از جسم زن را در برابر پرداخت مهر به خود اختصاص می دهد. عقد نکاح از لحاظ صوری با عقود دیگر تفاوتی ندارد جز اینکه بهای کالای مبادله شده را مهر می خوانند و مقررات و شرایط خاصی به سبب نوع کالای مبادله شده (تمتع از جسم یک انسان) بر آن حاکم است.

مهر اگر به تراضی طرفین تعیین شود مهرالمسمی نامیده می شود و اگر بعد از عقد و قبل از رضایت بین زوجین نزدیکی واقع شود زوجه طبق ماده ۱۰۸۷ مستحق مهرالمثل خواهد بود. طبق ماده ۱۰۹۱ قانون مدنی، ملاک تعیین مهرالمثل حال زن از حیث شرافت خانوادگی و سایر صفات و وضعیت او نسبت به مائل و اقربان و همچنین معمول محل و غیره است. یعنی زن کالائی است که بهای او با توجه به وضعیت طبقاتی زبانی و ملاک هائی از این قبیل تعیین می شود.

ب- حدود آزادی در انتخاب

در قانون مدنی ایران مرد در انتخاب همسر کاملاً آزاد است و می تواند بازن غیر مسلمان و یا با تبعه خارجی ازدواج کند.^۴ این آزادی انتخاب برای زن وجود ندارد. براساس ماده ۱۰۵۹ قانون مدنی نکاح مسلم با غیر مسلم جایز نیست. نکاح زن ایرانی با تبعه خارج نیز باید با اجازه دولت صورت گیرد (ماده ۱۰۶۰ ق. م). این دو ماده سند مشخصی از بینش قانونگذار نسبت به زن ارائه می دهد. از نظر قانونگذار زن موجودی است که تحت انقیاد شوهر قرار دارد و در این رابطه دین و علائق ملی خود را به آسانی وامی نهد.

ازدواج دختر باکره نیز موقوف به اجازه پدر و جد پدری است و هرگاه پدر و جد پدری بدون علت موجه از دادن اجازه مضایقه کنند دختر می تواند با معرفی کامل مردی که می خواهد به او شوهر کند و شرایط نکاح و مهری که بین آنها قرارداد شده به دفتر ازدواج مراجعه کند و توسط دفتر مذکور مراتب را به پدر یا جد پدری اطلاع دهد بعد از ۱۵ روز از تاریخ اطلاع دفتر مزبور می تواند نکاح را واقع سازد. (ماده ۱۰۴۳ ق. م.). با وضع این ماده قانونگذار صلاحیت دختر باکره را در مورد انتخاب همسر نفی کرده است و اصل را بر عدم امکان تشخیص درست او قرار داده. سن، تحصیلات و شغل در این میان مؤثر نیست. صرف باکرگی امکان تشخیص درست را از دختر سلب می کند!

ج- نفقه

طبق ماده ۱۱۰۶ ق. م نفقه زن به عهده شوهر است. ماده ۱۱۰۷ تصریح می کند که «نفقه عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت که بطور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد و خادم در صورت عادت زن بداشتن خادم یا

۴- ماده ۱۰۶۱ ازدواج بعضی از مستخدمین و مامورین رسمی و محصلین دولتی را با زنی که تبعه خارجی باشد موقوف به اجازه مخصوص می کند. در اینجا شغل باعث محدودیت می شود نه جنس.

احتیاج^۴ و بواسطهٔ مرض یا نقصان اعضاء». آیا این مواد حکایت از شأن و ارج فراوان زن از نظر قانونگذار دارد؟ شک نیست که طوطیان شکر شکن که کاری جز توجیه و تحسین این احکام ندارند پاسخ خواهند داد که احترام بی حد و حصر قانونگذار نسبت به زن موجب می شود که شوی را ملزم کند تا مخارج نگهداری او را متناسب با وضعیتی که قبل از ازدواج به آن عادت کرده— یعنی متناسب با شوونات زن— بپردازد و حتی اگر این وجود عزیز عادت به انجام کارهای خانه نداشت شوهر موظف است مخارج استخدام خادم را نیز تقبل کند.

چگونه است که اعتقادات و باروی های جزمی عده ای می تواند این چنین سد راه تحلیل درست قوانین گردد که زن را نه به عنوان موجودی که در زندگی زناشویی شریک مرد و یار و یاور اوست بلکه بعنوان شیئی در نظر می گیرد که مرد مکلف به پرداخت مخارج نگهداری آن است. این که آیا استطاعت مالی مرد امکان پرداخت مخارج نگهداری زن را می دهد یا نه ابدأ مطرح نیست. طبق ماده ۱۱۲۹ ق. م. اگر شوهر از پرداخت نفقه عاجز باشد زن می تواند به حاکم رجوع کند و حاکم شوهر را اجبار به طلاق نماید. به این ترتیب پیوند زناشویی در اثر عجز مرد از تأمین مخارج نگهداری زن (تأمین مخارج نه بر طبق استطاعت مالی مرد بلکه بر اساس شوونات شخصی و طبقاتی زن) گسسته می شود. و این همه نشانه احترام فراوان قانونگذار به شیئی است که زن نام دارد.

د- آثار حقوقی عقد نکاح

بعد از انجام مراسم عقد. اقامتگاه زن^۵ همان اقامتگاه شوهر است (ماده ۱۰۰۵ ق. م.). ماده ۱۱۱۴ ق. م. نیز حکم می کند که «زن باید در منزلی که شوهر تعیین می کند سکنی نماید...» طبق این ماده تعیین محل سکونت نه با رضایت زوجه که طبق تصمیم شوهر انجام می شود مگر این که اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد.

قانون (جز در مواردی معین اقامتگاه دیگری جز اقامتگاه شوهر را برای زن نمی شناسد و این به آن معناست که زنان از نظر قانونگذار شغل دیگری جز خانه داری ندارند تا «مرکز مهم امورشان» نه خانه، که محل کار باشد (ماده ۱۰۰۲ به زیرنوس ۵ نگاه کنید).

۵- طبق ماده ۱۰۰۲ ق. م.: اقامتگاه هر شخص محلی است که در آن سکونت داشته و مرکز مهم امور او نیز در آنجا باشد اگر محل سکونت شخص غیر از مرکز مهم امور او باشد مرکز امور او اقامتگاه محسوب است.

براساس ماده ۹۶۳ ق.م. روابط شخصی و مالی زوجین تابع قوانین دولت
مبتوع شوهر است. باید توجه داشت که ماده ۹۶۳ از احکامی نیست که با توافق
طرفین تغییر کند. بنابراین تمایل زن و یا توافق زوجین در این مورد بی اثر است.

طبق ماده ۱۱۱۷ ق.م. شوهر می تواند زن خود را از حرفه و صنعتی که
منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند. ماده ۱۸ قانون
حمایت خانواده با قبول حق متقابل اما مشروط برای زن این ماده را تعدیل کرد:
«شوهر می تواند با تأیید دادگاه زن خود را از اشتغال به هر شغلی که منافی مصالح
خانوادگی یا حیثیت خود یا زن باشد منع کند. زن نیز می تواند از دادگاه چنین
تقاضائی [را] بنماید. دادگاه در صورتی که اختلالی در امر معیشت خانواده ایجاد
نشد مرد را از اشتغال به شغل مذکور منع می کند.»

بنابراین اولاً برای منع زن از اشتغال به شغلی که منافی مصالح خانوادگی
است تأیید دادگاه لازم است. ثانیاً این حق برای زن نیز پذیرفته شده، البته قبول
تقاضای زن مشروط به این است که اختلالی در امر معیشت خانواده ایجاد نشود.
اکنون طبق مصوبات شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران قانون حمایت خانواده
لغو و همان مصوبات ق.م. لازم الاجراست. بنابراین مرد می تواند شغلی را که
مخالف مصالح خانوادگی و حیثیت زن و خود او باشد انتخاب کند و زن را در این
میان حق اعتراضی نیست.

ه. ریاست خانواده

ماده ۱۱۰۵ ق.م. اعلام می کند «در روابط زوجین ریاست خانواده از
خصائص شوهر است.» فرهنگ فارسی عمید خصائص را جمع خاصیت دانسته و
آن را چنین معنا کرده است: «طبیعت، خوی، اثر، طبیعت مخصوص کسی یا
چیزی، فایده و اثر چیزی» بنابراین می توان نتیجه گیری کرد که طبیعت و خوی مرد
اقتضای ریاست او است که رئیس خانواده باشد و طبیعت زن مقتضی فرمانبرداری است. و
خانواده نهادی نیست که با همکاری و مسئولیت مشترک زوجین اداره شود، بلکه
نهادی است دارای سلسله مراتب ریاست و مرئوسی، فرماندهی و فرمانبرداری.

و. روابط والدین با فرزندان

۱. ولایت

طبق مقررات قانون مدنی افراد تا رسیدن به سن قانونی ۱۸ سال تمام

نمی‌توانند امور حقوقی خود را شخصاً اداره کنند. از این رویک نماینده قانونی و قهری برای اجرای اعمال حقوقی (خرید و فروش...) افراد کمتر از ۱۸ سال تمام لازمست. این نماینده، ولی نام دارد. طبق ماده ۱۱۸۰ ق. م. طفل صغیر تحت ولایت قهری پدر و جد پدری است. ماده ۱۵ ق. م. حمایت خانواده در این قانون تغییراتی داد و اعلام داشت: «طفل صغیر تحت ولایت قهری پدر خود می‌باشد و در صورت ثبوت حَجَر یا خیانت یا عدم قدرت و لیاقت او در اداره امور صغیر یا فوت پدر به تقاضای دادستان و تصویب دادگاه شهرستان حق ولایت به هر یک از جد پدری و یا مادری تعلق می‌گیرد... در صورتیکه مادر صغیر، شوهر اختیار کند حق ولایت او ساقط خواهد شد...» بنابراین می‌بینیم که قانون حمایت خانواده ولایت مادر را پیش‌بینی کرده اما حدودی برای آن قائل شده که رعایت نکردن آن موجب سلب حق ولایت است (ازدواج مادر).

همانطور که پیشتر گفتیم مقررات قانون حمایت خانواده از سوی شورای انقلاب لغو شده و همان مصوبات قانون مدنی لازم‌الاجراست. یعنی مادر ابداً نمی‌تواند ولی قهری فرزند خود باشد. بند ۵ اصل بیست و یکم قانون اساسی نیز براین نکته تأکید می‌کند: «قیمومت فرزندان به مادران شایسته در جهت غبطه آنها در صورت نبودن ولی شرعی» اعطا خواهد شد. در امر ولایت قهری مسأله شایستگی پدر و جد پدری ابداً مطرح نیست. اما احراز شایستگی مادر برای اعطای قیمومت لازم است و حتی اضافه کنیم که ولایت، طبق قانون مدنی، با اثبات خیانت و ناتوانی یا عدم لیاقت نیز ساقط نمی‌شود، بلکه یک نفر امین به ولی منضم می‌شود تا جلوی اقدامات غیرقانونی و نادرست ولی گرفته شود (مواد ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶). اما البته قیمومت به مجرد اثبات یکی از این امور ساقط خواهد شد.

۲. حضانت

حضانت به معنای پرستاری و نگهداری کودک است. طبق ماده ۱۱۶۹ ق. م.: «برای نگهداری طفل مادر تا دو سال از تاریخ ولادت او اولویت خواهد داشت. بعد از انقضای این مدت حضانت با پدر است، مگر نسبت به اطفال اناث که تا سال هفتم حضانت آنها با مادر خواهد بود.» البته اگر در مدتی که حضانت با مادر است، مادر مبتلا به جنون شود یا به دیگری شوهر کند حضانت با پدر خواهد بود (ماده ۱۱۷۰) بنابراین حق مادر در حضانت طفل تا دو و هفت سالگی نیز مشروط به مجرد ماندن اوست.

تفاوتی که در امر حضانت فرزندان توسط مادر میان دختر و پسر قائل شده‌اند شاید حکایت از آن داشته باشد که قانونگذار می‌خواهد مکانیسم همانند

سازی (۶) در مورد دختر و پسر رعایت شود. یعنی پسر امکان یابد تا با پدر همانندسازی کند و دختر با مادر.

ماده ۱۲ قانون حمایت خانواده مواد مربوط به حضانت را تغییر داد و اعلام داشت: «در کلیه مواردی که گواهی عدم امکان سازش صادر می شود دادگاه ترتیب نگاهداری اطفال ... را با توجه به وضع اخلاقی و مالی طرفین و مصلحت اطفال تعیین می کند...» بنابراین طبق این ماده ترتیب حضانت طفل نه با قبول اصل اولویت پدر در نگاهداری فرزندان بلکه با توجه به وضعیت اخلاقی و مالی پدر و مادر و مصلحت اطفال تعیین می شود یعنی ضوابط دیگر جای ضابطه اولویت حق پدر به عنوان ملاک تعیین ترتیب حضانت را می گیرد.

ز. انحلال عقد نکاح

عقد نکاح به فسخ یا به طلاق در ازدواج دائم، و بذل مدت در عقد منقطع، منحل می شود. ما در این جا از تشریح همه موارد فسخ نکاح خودداری می کنیم و به ذکر این نکته بسنده می کنیم که جز در مورد جنون ادواری و مستمر (ماده ۱۱۲۱ ق. م) موارد فسخ نکاح در مورد آن یکی نیست. در مورد مرد فقط عیوبی ایجاد حق فسخ برای زن می کند که مانع از ایفای وظیفه زناشویی شود (ماده ۱۱۲۲). اما برای زن عیوبی نظیر زمین گیر بودن، نابینائی یا جذام و برص (یک نوع بیماری پوستی) علاوه بر قرن (استخوان زائدی که در جلوی آلت تناسلی بعضی از زنان است و مانع نزدیکی می شود) و افضاء دیکی بودن مجرای حیض و غایط یا مجرای بول و حیض موجب ثبوت حق فسخ برای مرد است (ماده ۱۱۲۳ ق. م).

نکاح دائم با طلاق منحل می شود. طبق ماده ۱۱۳۳ ق. م مرد می تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد و حق نامشروط و نامحدود دارد. اما زن فقط در موارد معین آن هم با صدور حکم محکمه می تواند طلاق بگیرد. این موارد از این قرارند:

۱- هرگاه شوهر چهار سال تمام غایب مفقودالاثر باشد (م. ۱۰۲۹ ق. م)

۶- Identification عبارتست از یک مکانیسم دفاعی ناخودآگاه که بوسیله آن

طفل تصویر ذهنی شخص را درون ذهن می برد و از آن پس رفتار، افکار و گفتار او همانند شخصی می شود که تصویر ذهنی او را به درون برده است. همانندسازی از شیرخوارگی آغاز می شود. اما در برخی از مراحل زندگی فرد از این مکانیسم بیشتر استفاده می کند منجمله در فاصله ۳ تا ۶ سالگی و یا در بلوغ و نوجوانی.

۲- هرگاه شوهر از دادن خرجی به زن خودداری کند و محکمه هم نتواند او را مجبور به پرداخت آن کند یا از پرداخت نفقه عاجز باشد (م. ۱۱۲۹ ق. م.)
۳- هرگاه شوهر سایر حقوق واجبه زن را (کنایه از نزدیکی جنسی است) انجام ندهد و اجبار او هم براین امر ممکن نباشد (ماده ۱۱۳۰ ق. م.)
۴- سوء معاشرت شوهر به حدی که ادامه زندگی زن را با او غیر قابل تحمل سازد (ماده ۱۱۳۰ ق. م.)

۵- در صورتی که بواسطه بیماری های مسری صعب العلاج دوام زناشویی برای زن موجب مخاطره باشد (ماده ۱۱۳۰ ق. م.)
در این موارد زن می تواند برای طلاق بحاکم رجوع کند و حاکم شوهر را پس از ثبوت امر وادار به طلاق کند.

زن می تواند در ضمن عقد ازدواج شرط کند که اگر مرد زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غایب شود یا ترک انفاق نماید، یا بر علیه زن سوء قصد کند یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیر قابل تحمل شود زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهائی خود را مطلقه سازد (ماده ۱۱۱۹ ق. م.)

قانون حمایت خانواده مواد قانون مدنی را در مورد طلاق تغییر داد و انجام آن را منوط به صدور گواهی عدم سازش از محکمه کرد که غیر از موارد مذکور در قانون مدنی عبارتند از:

۱. عدم رعایت دستور دادگاه در مورد منع اشتغال به کار یا حرفه ای که منافعی یا مصالح خانواده گی با حیثیات شوهر یا زن باشد.
۲. محکومیت زن یا شوهر به حکم قطعی به مجازات پنج سال حبس یا بیشتر.

۳. ابتلاء به هرگونه اعتیاد مضر که به تشخیص دادگاه به اساس زندگی خانواده گی خلل وارد آورد و ادامه زندگی زناشویی را غیر ممکن سازد
۴. هرگاه مرد همسر دیگری اختیار کند یا به تشخیص دادگاه نسبت به همسران خود اجرای عدالت ننماید.

۵. هرگاه یکی از زوجین ترک زندگی خانواده گی کند
۶. محکومیت قطعی هر یک از زوجین در ارتکاب جرمی که مغایر با حیثیت خانواده گی و شئون طرف دیگر باشد.
۷. در صورت عقیم بودن یکی از زوجین.

این موارد بانضمام پنج مواردی که قبلاً فقط مشمول زنان می شد بانضمام مورد جنون در موردی که فسخ نکاح ممکن نبود و عدم تمکین زن از شوهر (جمعاً ۱۴ مورد) برای زن و مرد هر دو مجوز درخواست گواهی عدم امکان سازش را فراهم می کرد.

مواد قانون حمایت خانواده طبق تبصره ۲ ماده ۳ قانون دادگاههای مدنی خاص مصوب شورای انقلاب در مهرماه ۱۳۵۸ بطور ضمنی لغو شد. زیرا تبصره مقرر داشت که موارد طلاق همان است که در قانون مدنی و احکام شرع مقرر شده اما در موردی که شوهر به استناد ماده ۱۱۳۳ ق. م تقاضای طلاق می کند دادگاه بدو حسب آیه کریمه فان خفتم شقاق... موضوع را به داوری ارجاع می کند و در صورتی که بین زوجین سازش حاصل نشود اجازه طلاق به زوج داده خواهد شد. در مواردی که بین زوجین توافق شده باشد مراجعه به دادگاه لازم نیست. بنابراین با تصویب قانون دادگاههای مدنی خاص از تصویب شورای انقلاب سرنوشت زن یکسره به مرد واگذار شده و اجرای مقررات قانون مدنی در مورد ولایت و حضانت و تعدد زوجات توأم با تخصیص امر طلاق به مرد حر به های محکمی برای به انقیاد کشاندن زن در اختیار مرد قرار داده است.

ح. تعدد زوجات

ایران از مهالکی است که نظام تعدد زوجات را پذیرفته است. تعدد زوجات در ایران می تواند در چارچوب نکاح دائم یا منقطع واقع شود. در چارچوب نکاح دائم تعدد زنانی که به عقد ازدواج مرد درمی آیند محدود است. اما مرد می تواند از طریق نکاح منقطع با زنان بیشمار ازدواج کند. تفاوت های نکاح دائم و منقطع از این قرارند:

۱. نکاح دائم مدت ندارد، در حالی که بموجب ماده ۱۰۷۵ «نکاح وقتی منقطع است که برای مدت معینی واقع شده باشد.» مدت نکاح منقطع باید کاملاً معین شود (ماده ۱۰۷۶ ق. م)

۲. به موجب ماده ۱۰۹۵: «در نکاح منقطع عدم ذکر مهر در عقد موجب بطلان است.» در حالی که به موجب ماده ۱۰۸۷: «اگر در نکاح دائم مهر ذکر نشده یا عدم مهر شرط شده باشد نکاح صحیح است...»

۳. نکاح دائم با طلاق و نکاح منقطع به بذل مدت منحل می شود (ماده ۱۱۲۰ ق. م)

۴. در عقد انقطاع زن حق نفقه ندارد مگر این که شرط شده باشد (ماده

۱۱۱۳ ق. م)

در حالی که در عقد دائم نفقه زن به عهد شوهر است (ماده ۱۱۰۶ ق. م)

۵. عده طلاق سه طهر و عده در نکاح منقطع چه در حالت بذل مدت و چه

در مورد انقضاء آن دو طهر است.

نکاح منقطع شکلی از ازدواج است که به مرد اجازه می دهد تا با پرداخت

مبلغ معینی با زنان متعدد روابط جنسی برقرار کند، بی آنکه ملزم باشد مخارج

زندگیشان را تأمین کند. تعیین مبلغ شرط صحت نکاح منقطع است و اگر در نکاح

منقطع مبلغ ذکر نشده باشد عقد باطل است.

همانطور که گفتیم ایران نظام تعدد زوجات را پذیرفته است. با تصویب

قانون حمایت خانواده از لحاظ قانونی برای مدت کوتاهی حقوق مرد در این زمینه

اندکی محدود شد؛ زیرا طبق ماده ۱۶ این قانون مرد نمی تواند با داشتن زن

همسر دوم اختیار کند مگر در مواردی که:

۱. همسر اول رضایت می داد.

۲. همسر اول قادر به ایفای وظایف زناشویی نبود.

۳. زن از شوهر تمکین نمی کرد.

۴. زن به جنون یا به مرض درمان ناپذیری دچار می شد که دوام زناشویی

برای شوهر مخاطره آمیز بود.

۵. زن به حکم قطعی به مجازات پنجسال حبس یا بیشتر محکوم می شد.

۶. زن به اعتیاد مضر مبتلا می شد.

۷. زن زندگی خانوادگی را ترک می کرد.

۸. زن عقیم بود.

۹. زن غایب و مفقودالاثر می شد.

طبق ماده ۱۷ دادگاه با انجام اقدامات ضروری و در صورت امکان تحقیق

از زن فعلی و احراز توانایی مالی مرد و اجرای عدالت در مورد بند یک ماده ۱۶

(رضایت همسر) اجازه اختیار همسر جدید می داد. بنابراین می بینیم که مطابق

قانون حتی در موردی که همسر اول رضایت داده اجازه دادگاه منوط به احراز

توانایی مرد و اجرای عدالت شده است. در تمام مواردی که دادگاه اجازه اختیار

همسر دوم می داد، همسر اول حق داشت اگر بخواهد تقاضای گواهی عدم امکان

سازش کند و اگر مردی بدون تحصیل اجازه مبادرت به ازدواج می کرد به حبس

جناحه از ششماه تا یکسال محکوم می شد که مجازات و تعقیب کیفری در صورت

گذشت همسر اول موقوف می ماند. همین مجازات در مورد ^{۲۴} و سردفتر ازدواج و زن جدید که عالم به ازدواج سابق مرد بود اعمال می شد. البته باید توجه داشت که اجرای مقررات مواد ۱۶ و ۱۷ قانون حمایت خانواده و بخصوص مجازات و تعقیب کیفری شوهر با توجه به شرایط حاکم بر جامعه بسیار مشکل بود. زیرا مردان اغلب تنها نان آور خانواده بودند و از این رو تعقیب کیفری نشان برای زن که در بیشتر موارد دارای فرزندان متعدد است گرفتاری ها و مشکلات بیشمار ایجاد می کرد، و اصولاً با روحیه و طرز تفکر حاکم بر محیط هماهنگ نبود. جز این، مرد به دلیل موقعیت برتر خود در اجتماع و خانواده می توانست با توسل به تهدید و یا نپرداختن مخارج زندگی زن و فرزندانش، همسر اول را وادار کند تا در برابر تمایل او به ازدواج با یک زن دیگر سر تسلیم فرود آورد. مقررات محدود کننده قانون حمایت خانواده در این مورد نیز با مصوبات شورای انقلاب لغو شده است و در حال حاضر مرد می تواند بدون داشتن توانائی مالی، کسب رضایت همسر اول و بدون شرایط اخلاقی که اجرای عدالت را در مورد زنان ممکن سازد هر زمان اراده کرد همسر دوم اختیار کند.

ریشه های تاریخی مقررات حاکم بر خانواده در قانون مدنی

پس از توضیح و تشریح قوانین ناظر به ازدواج و طلاق در قانون مدنی ایران اکنون لازم است به استنتاج و تحلیل منطق حاکم بر آنها بپردازیم تا بتوانیم هماهنگی و یا عدم هماهنگی شان را با شرایط و اوضاع و احوال فعلی جامعه ارزیابی کنیم.

ازدواج، طلاق و تعدد زوجات در قانون مدنی ایران مجموعه هماهنگی را تشکیل می دهد که خط منطقی مشترکی آنها را به هم متصل می کند. شکل ازدواج از طریق خریدن (هم چگونگی طلاق را) (که مرد می تواند هر وقت که (بخواهد زن خود را طلاق دهد) تعیین می کند و هم علت منطقی تعدد زوجات را توضیح می دهد. زمانی که با پرداخت مهر، تمتع از جسم زنی برای مدت نامعین به مرد اختصاص می یابد مرد می تواند هر زمان که اراده کرد از حق مسلم خود در این مورد صرف نظر کند یعنی زن را طلاق بدهد. و باز وقتی نکاح از طریق خریدن تحقق می یابد افراد می توانند بر حسب توانائی مالی خود با زنان متعدد ازدواج کنند. منتها چون ممکن است این امر نظم جامعه را برهم زند، یعنی سبب شود که بخشی از مردان که توانگرترند زنان بیشماری را به خود اختصاص دهند، و جامعه دچار کمبود



زن شود، از این رو تعداد زنانی که مردان از طریق عقد دائم می‌توانند با آنان ارتباط برقرار کنند محدود می‌شود. اما تعداد زنانی که می‌توانند از طریق نکاح منقطع به مرد اختصاص یابند نامحدود است (تفاوت عده در نکاح منقطع با نکاح دائم به این علت است که امکان مردان را در ارتباط با زنان گسترش دهد).

چند همسری نیز از نظر تاریخی میراث ازدواج گروهی است. این میراث تداوم آزادی جنسی کهن به سود مردان و قبول یکتاشوئی برای زنان است. به عقیده انگلس، فرمانروائی مرد بر بردگان زن و چند همسری در مرحله بالای بربریت بین ازدواج یارگیری و یکتاهمسری به وجود آمد (۷). انگلس معتقد است که «این هردو شکل ازدواج (چند همسری و چند شوئی) را می‌توان استثنائات یا به اصطلاح محصولات تجملی تاریخی دانست؛ مگر این که در کنار هم در کشور واحدی وجود داشته باشند که همانطور که می‌دانیم هرگز چنین نبوده است. بنابراین مردانی که از حالت چند همسری خارج شده بودند، نمی‌توانستند به زنانی که از چندشوئی باقی مانده بودند، راضی باشند. و چون تعداد مردان و زنان، گذشته از نهادهای اجتماعی، تاکنون نسبتاً مساوی بوده، واضح است که هیچ شکلی از این ازدواج نمی‌توانسته شیوع عمومی داشته باشد. در حقیقت چند همسری از چنان مرد بطور وضوح محصول برده‌داری است و به چند مورد استثنائی محدود می‌شود. در خانواده پدرسالاری سامی، فقط پدرسالار و حداکثر یکی دونفر از پسران چند همسر بودند دیگران مجبور بودند که هر کدام به یک زن راضی باشند. امروزه نیز در سراسر شرق چنین است. چند همسری امتیاز ثروتمندان و بزرگان است، زنان را عمدتاً با خرید بزرگان زن به دست می‌آورند؛ توده مردم در حالت یکتاهمسری به سر می‌برند. (۸).

به این ترتیب شکل ازدواج و طلاق و تعدد زوجات در ایران به دوران بربریت تعلق دارد. در دوره ماقبل اسلام تعدد زوجات در ایران رایج نبود و ازدواج و طلاق تابع مقررات دیگری بوده است. پس از پیروزی مسلمانان، با اسلام آوردن مردم شکل اسلامی ازدواج در ایران معمول شد.

سایر قوانین و مقررات مربوط به خانواده و روابط زوجین نیز عمدتاً متضمن اصول زیر است:

۱. نفی نقش برابر زن با مرد در تشکیل نطفه و به وجود آوردن فرزند و قبول ضرورت وجودی او فقط تا ۱۰۰ روزه پس از زایمان که نیازهای ابتدائی کودک نظیر تغذیه و غیره

۷۷ ص ۱۰۷ منشأ خانواده و دولت ترجمه احمدزاده

۸ ص ۹۰ همان کتاب.

ایجاب می کند.

۲. قبول سلسله مراتب فرماندهی و فرمانبرداری در روابط زوجین و عدم صلاحیت زن و دختر در تصمیم گیری های مهم و تعیین کننده مربوط به خود و یا فرزندان.

۳. قبول ضمنی اصل عدم شرکت زن در تولید اجتماعی.

همه این اصول حاکی از تبلور نظام پدرسالاری در قانون مدنی ایران است. پیدایش خانواده یارگیر که در کنار مادر طبیعی پدر طبیعی را قرار داده بود توأم با سلسله تغییرات و تحولاتی که نقش مرد را در تهیه منابع غذا (از طریق دامپروری) افزایش داد شرایطی را فراهم آورد تا نظام مادرسالاری جای خود را به نظام پدرسالاری بدهد و منابع ثروت در دست مرد متمرکز شود. برافتادن حق مادری و استقرار نظام پدرسالاری، به گفته انگلس، نشانه شکست جهانی - تاریخی جنس مؤنث بود. با برنشتن این نظام، مرد فرمانروای خانه شد و زن تنزل مقام یافت، برده شد و بنده شهوت مرد و ابزاری صرف برای تولید فرزند هدف این نظام که بر تفوق مرد متکی است، تولید فرزندان با ابویت مسلم است تا بتوانند ثروت پدر را به عنوان ورثه طبیعی او به ارث برند.

تضاد مقررات حقوقی مربوط به خانواده با شرایط اجتماعی - اقتصادی جامعه ایران

جامعه ایران در فاصله قرون ششم تا نوزدهم از لحاظ اقتصادی دستخوش تغییرات و تحولات عمیقی نشد. از قرن نوزدهم به بعد بود که همراه با نفوذ امپریالیسم ساختار اجتماعی اقتصادی ایران به تدریج متلاشی شد تا بتواند پاسخگوی نیازهای سرمایه داری جهانی شود. رشد روابط سرمایه داری ضرورت استثمار و بهره برداری از نیروی کار زنان را در بخش های مختلف اقتصادی، اداری و فرهنگی فراهم آورد و موجب شد تا زنان از کنج خانه به عرصه اجتماع رانده شوند.

کار بسیاری از زنان دیگر به زایش و پرورش فرزندان محدود نیست. آنان برحسب موقعیت طبقاتیشان در تقسیم کار بدنی و فکری ادغام شده اند. در اثر این تغییرات بسیاری از قوانین فلسفه وجودی خود را از دست داده اند. نفقه برای زنان شاغلی که در تأمین مخارج زندگی خانوادگی سهم دارند دیگر بکلی بی معناست. به این ترتیب می بینیم که تضاد میان مقررات قانونی مربوط به خانواده با شرایط واقعی روز بروز عمیق تر می شود. انگلس می گوید: «قلمروهای



ایدئولوژی یک مذهب، فلسفه و غیره از بقایائی ترکیب شده اند که به ماقبل تاریخ می‌رسند» (۹). امروزه این بقایا و یا مقررات و قوانینی که میراث ادوار پیشین تاریخ اند دیگر هماهنگی خود را با شرایط اجتماعی و اقتصادی جامعه ما بکلی از دست داده است. اما این ناهماهنگی سبب نمی‌شود که این مقررات خودبخود لغو شود و جای خود را به مقررات دیگر بدهد. زیرا وجه ایدئولوژی یک هرگز بازتاب ساده وجه اقتصادی نیست. البته تعیین اقتصادی در مجموع بر این ساختار اثر می‌گذارد. اما اقتصاد هرگز بطور مستقیم و مکانیکی تعیین کننده وجه ایدئولوژی یک نیست: «واقعیت اقتصادی پیامد خودبخودی ندارد.» زیرا تقسیم کار یدی و فکری در جامعه موجب می‌شود که اشکال شعور اجتماعی (مقررات حاکم بر جامعه یکی از اشکال شعور اجتماعی محسوب می‌شود) در نظر بسیاری از مردمان چیزی جز شعور برخاسته از یک پراتیک معین جلوه کند و افراد گمان برند که این اشکال واقعاً معرف چیزی هستند بی آنکه از واقعیتی نشأت گرفته باشند. از این رو منشأ قوانین و مقررات حاکم را در مفاهیمی نظیر عدالت، خرد و... جستجو کنند و اعتبار و نفوذ ابدی برایشان قائل شوند.

از این روی ابقا و احیای مقررات مربوط به ازدواج و طلاق و تعدد زوجات را که نشانگر دورانی است که زن هنوز به عرضه تولید اجتماعی گام نهاده بود، عملی ارتجاعی قلمداد می‌شود. برای تسریع آهنگ رشد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه و شکوفائی شخصیت زن، به جای «بزرگداشت» صوری و کلامی او باید اقدامات سریع و جدی در جهت تغییر قوانین و هماهنگ کردن آنها با شرایط واقعی جامعه صورت گیرد. در غیر این صورت مشکلات به وجود آمده نه تنها دامنگیر زنان خواهد شد بلکه بر سیر پیشرفت کل جامعه اثر می‌گذارد و آهنگ آنرا کند می‌کند.

فرخنده

گرایش زنان به سازماندهی در مبارزات اجتماعی

در تاریخ معاصر ایران، زن همواره موجودی محروم از حقوق انسانی و اجتماعی بوده: موجودی فراموش و مسخ شده که با تمامی قابلیت‌هایش بیگانه مانده. زن ایرانی که پیوسته همدوش مردش روی زمین یا در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها کار کرده نه موجودیت و نه کارش، نسبت به مردان، هرگز دارای ارزش و اعتبار نبوده است. این مقاله مجالی خواهد بود برای بررسی علل ناسامانی وضع زن ایرانی و مبارزاتی که در راه بهبود آن انجام شده است — با این کوشش که شیوه توفیق‌نهایی برای برچیدن بساط این ستم کهن مطرح شود. برای دستیابی به این منظور نگاهی به موقعیت زن ایرانی و شرایط کار در روستا و در شهر لازم به نظر می‌رسد.

زنان روستایی از پرکارترین و زحمتکش‌ترین قشرهای جامعه ایران‌اند که در کار تولید مستقیماً مشارکت دارند و انجام کارهای خانه نیز بردوش آنهاست. اما هرگز سهمی را که سزاوار این کار دوجانبه باشد به دست نمی‌آورند. در مزرعه چایکاری، برنج و تنباکو بیشترین کشاورزان را زنان تشکیل می‌دهند. برخی از آنان در کشتزارهای پدر، برلقر یا شوهر کار می‌کنند که در این حال، کار آنها وظیفه‌ای خانوادگی محسوب می‌شود و در برابر آن مزدی دریافت نمی‌کنند. برخی دیگر که به عنوان کارگر روزمزدی روی زمین دیگران کار می‌کنند، مزد اندکی را که در ازای ۱۰ تا ۱۴ ساعت کار به دست آورده‌اند باید در اختیار مردان خانواده خویش بگذارند. در روستاهایی که قالیبافی می‌شود نیز وضع همین گونه است. و شاید بدتر؛ چرا که در این روستاها کودکان نیز همپای زنان استثمار

همه حرفهای خوش و شیرین که درباره عشقپازی های عجیب و قریب روستایی در مهتابی کنار جوی های روان گفته می شود، خیالبافی شاعرانه ای بیش نیست. رابطه زن و مرد روستایی بر پایه احتمال خیانت زن، ناقص العقل بودنش، تحقیر شدنش و خدمتگذار مرد بودنش گذاشته شده است.»

موقعیت زنان کارگر نیز کم و بیش مانند موقعیت زنان روستایی است. اغلب زنان کارگر در کارخانجات نساجی، بافندگی و دخانیات کار می کنند. در سالهای اخیر نیز تعداد زیادی از آنان به کار در واحدهای صنعتی — به ویژه صنایع مونتاژ — روی آورده اند. بنابر قوانین کار شاهنشاهی — که هنوز هم اعتبار اجرایی دارد — مزد کارگر زن و مردی که کار مشابه انجام می دهند، باید برابر باشد. اما در عمل همیشه دستمزد زنان کارگر به بهانه های گوناگون از دستمزد مردان کمتر بوده است. برای مثال، در واحدهایی که علاوه بر کار روزانه به کار شب نیاز است، زنان را یا استخدام نمی کنند و یا در صورت استخدام حقوق کمتری به آنان می پردازند. از این گذشته، بنابر گزارشی که از کارخانه های آنا و کابور در روزنامه «جنگل» (شماره یک) آمده است، دستمزد کارگران از بدو استخدام کمتر از دستمزد کارگر مرد است. این نمونه ها و بسیاری دیگر نشان می دهد که موقعیت زنان کارگر حتی از مردان هم طبقه خویش به مراتب اسفبارتر است. یعنی زنان کارگر علاوه بر این که مانند مردان هم طبقه خویش از سوی سرمایه داران استثمار می شوند، از ستم جامعه مردسالاری نیز در امان نیستند. زن کارگر علیرغم شرکت موثر در امر تولید، نه تنها از دسترنج کار خود بی بهره می ماند، بلکه در خانواده نیز به سبب تعصبات ناشی از فرهنگ سنتی از نقشی حاشیه ای و تابع برخوردار است. زن کارگر همچون زن روستا غالباً باید دسترنج کارش را در اختیار شوهر یا پدرش بگذارد. زن کارگر نیز مانند زن روستائی هیچگونه حقی در تعیین سرنوشت خویش ندارد. ارزش های فرهنگ سنتی از او موجودی حقیر ساخته است.

زنان خرده بورژوا به سبب موقعیت طبقاتیشان نسبت به زنان روستایی و کارگر از مزایای بیشتری برخوردارند، اما آنها نیز دوجانبه استثمار می شوند — گرچه در بعدی محدودتر به بیان دیگر، زنان خرده بورژوا همچون زنان روستایی و کارگر هم از جانب سرمایه داران استثمار می شوند و هم زیر ستم و فشارهای ناشی از جامعه مردسالاری در امان نیستند. باید توجه داشت که در دهه اخیر اکثر زنانی که بر علیه استعمار و نظام طبقاتی مبارزه کرده اند بیشتر از اقشار خرده بورژوازی بوده اند. روشن است که آنان سبب موقعیت طبقاتی شان بیش از دیگران در معرض

افکار مترقی اند و از این رهگذر به آگاهی های سیاسی و اجتماعی نسبتاً جامع تری دست یافته اند.

بالا رفتن سطح آگاهی مردم از یک سو و تشدید فشارهای ناشی از نظام سرمایه داری وابسته از سوی دیگر، سبب شد که ملت ایران به ضرورت مبارزه علیه استعمار و نابودی آن پی ببرد. البته جنبش های خلق ایران علیه نظام های خود کامه سابقه طولانی و تاریخی دارد اما رشد و شکوفائی این جنبش ها در قرن اخیر بیش از همیشه چشمگیر بوده است. زنان نیز در جنبش های صد سال اخیر ایران کم و بیش نقشی اساسی داشته اند و اوج مبارزات آنان در دهه اخیر است که با جنبش سیاهکل آغاز شد.

تاریخ معاصر مبارزات زنان ایران به دو دوره تقسیم می شود: مبارزات زنان از جنبش تنباکوتا بهمن ۱۳۴۹ و از جنبش سیاهکل تا امروز.

جنبش تنباکویکی از نخستین جنبش های خلق ایران بر ضد استعمار انگلستان و حکومت مطلقه ناصرالدین شاه بود. در سال ۱۸۹۵، پس از آن که ناصرالدین شاه امتیاز دخانیات را به شرکت انگلیسی رژی واگذار کرد. مردم که دیگر کم و بیش معنای استعمار خارجیان را دریافته بودند، علیه این قرارداد دست به تظاهرات وسیعی زدند و استفاده از دخانیات را تحریم کردند.

امین السلطان، صدراعظم وقت، به کمک گروهی از روحانیون خود فروخته کوشید تا مردم را آرام کند. اما این تلاش بی نتیجه ماند؛ زیرا، هنگامی که یکی از این روحانیون با سخنان دلفریبش مردم را به تسلیم دعوت می کرد، ناگهان گروهی از زنان به میان جمعیت آمدند و با شعارهای آزادیخواهانه مردم را از قبول آن قرار داد ننگین باز داشتند. این مبارزات به عقب نشینی ناصرالدین شاه و لغو قرارداد انجامید.

زنان ایران در سال ۱۹۱۵ نیز علیه اولتیماتوم دولت روسیه تزاری تظاهرات وسیعی بر پا کردند و مقاومت پیگیر آنان مجلس را تقویت کرد که بتواند یک سال در برابر این اولتیماتوم مقاومت کند.

•••

بطور کلی فعالیت مبارزاتی زنان ایران در سال های ۱۹۱۱-۱۹۵۵ همراه با نهضت مشروطیت به اوج رسید. در این سال ها- به ویژه در دوران مشروطه- قشرهای وسیعی از زنان دوشادوش مردان برای کسب آزادی جنگیدند. اما مبارزات زنان در آذر بایجان چشمگیرتر از دیگر جاهای ایران بود. بنا به گزارش

روزنامه «حبل المتین»، «در یکی از زرد و خورده‌های میان ارودی انقلابی ستارخان با لشگریان محمدعلی شاه، بین کشته‌شدگان انقلابی، جسد ۲۰ زن مشروطه طلب در لباس مبدل پیدا شد.»

پس از قیام مشروطه و پیروزی انقلاب اکتبر روسیه، جنبش‌های آزادیبخش در ایران گسترش یافت. در سال‌های ۱۳۱۰-۱۳۳۰ جمعیت‌های گوناگونی برای کسب حقوق سیاسی و اجتماعی زنان در نقاط مختلف ایران تشکیل شد. شوکت روستا، حمیله صدیقی، سکینه شیرنگ، روشنگر نوعدوست و عده‌ای دیگر از نخستین زنان آزاده‌ای بودند که در سال ۱۹۲۱ جمعیتی بنام «پیک سعادت» برپا کردند. «مجمع انقلاب زنان»، «انجمن نساوان» و جمعیت‌های «بیداری زنان» و «نساوان و طنخواه» از جمله سازمان‌هایی بود که در این سال‌ها تشکیل شد. در عرصه ادبیات نیز پروین اعتصامی با شعرهای مردمی‌اش به بالا بردن سطح آگاهی توده‌ها کمک می‌کرد.

در سال ۱۳۲۸ در تهران سازمان دیگری بنام «سازمان دموکراتیک زنان ایران» که وابسته به حزب توده بودند تشکیل شد. «سازمان دموکراتیک زنان» در دوران پیش از قیام ۲۸ مرداد بزرگترین سازمان علنی زنان ایران بود و ارگان رسمی آن «بیداری ما» نام داشت.

پس از کودتای ۲۸ مرداد از فعالیت علنی این سازمان‌ها نیز جلوگیری شد و در نتیجه، مبارزات زنان نیز مانند دیگر مبارزات سیاسی - اجتماعی برای مدتی به رکود گرائید. با این همه، در سال‌های ۴۲-۳۹ زنانی در مبارزات دانشجویی و اعتصابات معلمان شرکت همه‌جانبه‌ای داشتند.

پرشکوه‌ترین مرحله مبارزات زن ایرانی با جنبش سیاهکل شروع می‌شود. انسانی که در شهر، در روستا، در کارخانه در کشتزار سال‌ها ستم کشید یا شاهد ستم بوده است، این بار اسلحه به دست می‌گیرد و در راه آزادی از بند‌های بیدادگری می‌جنگد. در این دوران، شجاعت و فداکاری زنان حماسه‌آفرین می‌شود. مهرنوش ابراهیمی روشن، حماسه رزم است. مرضیه احمدی اسکونی که دستی در شعر داشت در جنگ نیز جاودانه می‌شود. برای «رفیق مادر»، برای شیرین توکلی، اشرف دهقانی و ده‌ها تن از دوستان دیگر خلق چه می‌توان گفت؟ سیاهکل سرآغاز جنبشی بود که بعدها رژیم آریامهری را به لرزه انداخت. بسیاری از مهربان‌ترین، شجاع‌ترین و رزمنده‌ترین دوستان مردم در این جنبش جان از کف دادند.

شرکت همه جانبه زنان در مبارزات سال ۵۷ برای سرنگونی رژیم شاه نه تنها بر آگاهی توده‌ها اثر گذاشت بلکه سبب شد که خود آنان نیز بیشتر به اهمیت شرکت در مبارزات توده‌ای پی ببرند و بدانند که باید در حرکت‌های اجتماعی فعالانه شرکت کنند. این آگاهی را نه قوانین مصوب مجلس خبرگان و نه هیچ عامل دیگری نمی‌تواند از بین ببرد.

اینها دستاوردهای پرارزش انقلاب سیاسی سال گذشته است که در عین حال به شناختن کمبودهای آن نیز کمک می‌کند.

اما شرکت زنان در جنبش نیز در همان هدف مرکزی، سرنگونی رژیم شاه، خلاصه شد و آنها مبارزه پیگیر با امپریالیسم بمنظور احقاق حقوق خود و دیگر رنجبران جامعه را آنچنان که باید، ادامه ندادند. از این رو بود که پس از قیام، دست‌اندرکاران بلافاصله مسئله حجاب اجباری را مطرح کردند و دست به اعدام زنان روسپی زدند و پس از چندی نیز، به جای تکمیل قانون حمایت خانواده با آسودگی خیال آن را لغو کردند. در واقع، تمام انحرافات و حرکات ارتجاعی رهبری جدید که در خلاء سیاسی موجود بر جنبش سوار شد، به سبب کمبودها و ناآگاهی‌ها ضمانت اجرایی پیدا کرد.

برخورد حاکمان جدید با مسایل زنان در یک سال گذشته نشانگر این است که درک آنان از وظایف زن و مسائل وی به مراتب ارتجاعی‌تر از اسلافشان است.

شرکت گسترده زنان در سطوح گوناگون مبارزاتی در مرحله پیش از قیام و هنگام قیام در جهت تغییر نسبتاً منفعل آنها در گذشته بسیار مؤثر بود. با این همه، در سراسر مبارزات ضد امپریالیستی مردم به سبب ناآگاهی و نبودن تشکل مبارزاتی، خواست‌های زنان در مورد تساوی حقوق و مسائل دیگر هیچگاه بیان نشد.

طرح قوانین حمایت خانواده از طرف رژیم وابسته شاه و برنامه‌ریزان امپریالیسم، در واقع طرحی در حد بقیه قوانین «انقلاب سفید» و در جهت تحکیم بنای سرمایه‌داری بود. پس از شکست‌های پی‌درپی امپریالیسم جهانی در سال‌های اخیر، برنامه‌ریزان امپریالیسم برای حفظ و اشاعه سرمایه‌داری، در صدد اعمال روش‌های جدیدی در کشورهای جهان سوم برآمدند. به این معنا که امپریالیسم از یک سو برای جلوگیری از رشد اجتناب‌ناپذیر جنبش‌های آزادیبخش و از سوی دیگر برای هموار کردن راه نفوذ روابط اقتصادی سرمایه‌داری و گسترش سیستم پولی

پیشرفته، یک سلسله اقدامات اصلاحی را در کشورهای جهان سوم طرح ریزی کرد. در ایران، قوانین اصلاحات ارضی و حمایت خانواده از رده این گونه طرح های اصلاحی بودند. قانون حمایت خانواده، در حقیقت، در خدمت آزاد کردن نیروی ارزان کار زن بود تا نیازهای تولیدی جامعه سرمایه داری سهل تر برآورده شود. با این همه، قانون حمایت خانواده، به سبب خصلت های ویژه فرهنگ سنتی و روابط فئودالی موجود در ایران، ضمانت اجرایی نداشت. از سوی دیگر، از آنجا که این قانون، برخلاف اشکال کلاسیک پیدایش قوانین بورژوازی که در اثر نیازهای جامعه در رابطه با مسائل اقتصادی پایه ریزی می شود، بدون زمینه مادی مناسب به جامعه تحمیل شده بود، طبیعتاً نمی توانست دارای ضمانت اجرایی باشد. عوامل فرهنگ سنتی - و حتی باستانی - که در قالب اسلام به قوانین تثبیت شده شرعی مبدل شده است، مانع از رشد آگاهی توده مردم می شود و در نتیجه روابط مردسالاری همچنان در جامعه پایدار می ماند. از این گذشته، زن تا زمانی که استقلال مادی نداشته باشد کاملاً به همسر وابسته خواهد بود و این وابستگی مادی سبب می شود که تحت هر شرایطی به زندگی تحمیلی با شوهر ادامه دهد.

باید متذکر شد که وجود این قوانین به ظاهر مترقی، علیرغم عدم ضمانت اجرایی، نقش منفی بزرگی در زندگی سیاسی زن ایرانی ایفا کرد، یا در حقیقت همان نقشی را بازی کرد که مورد نظر برنامه ریزان امپریالیسم بود. به این معنا که وجود این قوانین سبب رکود حرکت های مشخص مبارزاتی زنان در دوران رژیم شاه شد. در طول قیام نیز زنان علیرغم شرکت فعالشان در همه سطوح مبارزه نتوانستند خواست های مشخص خود را متبلور کنند. لازم به تأکید است که مبارزات زنان هرگز نمی تواند از مبارزات اجتماعی سیاسی توده جدا باشد، اما در عین حال این مسأله لزوم مبارزات مشخص زنان را نیز نفی نمی کند. زنان برای احقاق حقوق خود و نفی ستم مضاعفی که بر آنان می رود، لازم است که با رهبری سازمان های زنان، آگاهانه و قاطع، به مبارزه ادامه دهند. در حقیقت، رشد نکردن آگاهی و تشکل مبارزاتی زنان سبب می شود که هیأت حاکم - به ویژه در شرایط کنونی - بتواند عقاید ارتجاعی و واپس گرایی را در میان توده زنان که در هر حال زیر تأثیر فرهنگ سنتی هستند، به آسانی اشاعه دهد.

در اثر همین کمبودها بود که بخش وسیعی از زنان حجاب اسلامی را به عنوان یک حرکت ضد امپریالیستی در جهت نفی تصویری زن عروسکی پذیرفتند. البته مسأله حجاب از دیدگاه طبقاتی نیز می تواند در جامعه امروز ایران مطرح باشد. زنان طرفدار حجاب را می توان به سه بخش عمده تقسیم کرد. بخش اول

را تهیدستان شهری تشکیل می دهند. منظور از تهیدستان شهری، آن دسته از روستائینی است که بر اثر اصلاحات ارضی از کار کشاورزی رانده شده و راهی شهرها شدند، بدون آن که جذب کارخانه ها شوند. این قشر که عدل اسلامی را تنها راه نجات از فقر می داند، دستورات اسلام و رهبری مذهبی را بی چون و چرا می پذیرد. فقر این قشر چنان عمیق است که بودن یا نبودن حجاب را تحت الشعاع قرار می دهد.

گروه دوم، شامل زنان زحمتکش قشر خرده بورژوازی است. افراد این گروه به سبب موقعیت طبقاتی شان قوانین اسلام را بدون تعمق نمی پذیرند. آنان، در واقع، به شعار جامعه توحیدی دل بسته اند— یعنی به جامعه ای که در آن همه باهم برابرند چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ ظاهری. و حجاب مظهر این برابری است.

گروه سوم، در این تقسیم بندی، شامل بخش مرفه قشر خرده بورژوازی است. این گروه از لحاظ شیوه تفکر نزدیک به گروه دوم است با این تفاوت که حجاب برای آنها جنبه زینتی نیز دارد.

طرفداری از حجاب و پذیرفتن آن مسلماً به عوامل گوناگونی بستگی دارد. اما چنین به نظر می رسد که عدم رشد آگاهی و تسلط فرهنگ سنتی از عوامل اصلی این واپس نگری است. بسیاری از زنان تحصیل کرده با پذیرفتن حجاب می خواهند تصویر زن عروسکی، یا بطور کلی، معیارهای فرهنگ غرب را مردود قلمداد کنند. اما حجاب، الزاماً، جنبه های منحنط فرهنگ غرب را کنار نمی زند. حجاب حتی به عنوان یک نماد نیز نمی تواند باز تابنده کلیت مبارزات ضد امپریالیستی یا ضد غربی باشد. وجود این گونه انحرافات فکری همراه با حرکت های ارتجاعی جناح هائی از هیأت حاکمه جدید، ضرورت تشکیل سازمانهای مشخص زنان را تاکید می کنند. از این رو بود که پس از قیام، سازمان های متعدد زنان به وجود آمد تا با برنامه و بینش طبقاتی مشخص، زنان را به حرکت درآورند.

اشاعه نظریات انحرافی سبب می شود که حتی برخی گروههای سیاسی نیز لزوم تشکیل چنین سازمان هائی را نفی کنند. بنابر نظر آنان، تمام کوشش انقلابیون باید صرف توسعه و بسط جنبش کارگری شود. چرا که، به نظر آنها، با به ثمر رسیدن جنبش کارگری، سایر مسائل خود به خود حل می شود. برخی دیگر می گویند که بحث در مسأله زن، در صفوف کارگری شکاف می اندازد. بطور

کلی، در برخورد با مسئله زن، نظریات گوناگونی وجود دارد. اما باید به این نکته توجه داشت که حتی با به ثمر رسیدن یک جنبش سوسیالیستی نیز «سایر مسائل» خود به خود حل نمی شود. ریشه کن کرده فرهنگ و روابط بورژوازی نیاز به زمان و برنامه ریزی صحیح دارد. پس از پیروزی انقلاب اکبر، لنین بارها به مناسبت های گوناگون، با گوشزد کردن لزوم تشکیل سازمان های زنان مسئله زن را از زوایای مختلفی بررسی می کند و در یکی از گفتگوهایش با کلارا زتکین، یکی از رهبرای جنبش کمونیستی زنان آلمان، می گوید: «رهائی واقعی زن فقط در یک جامعه بی طبقه تحقق پذیر است و برای رسیدن به چنین جامعه ای وجود سازمان های زنان در کنار دیگر سازمان های رهائی بخش ضروری به نظر می رسد.» مسائل خاص زنان که در اثر تسلط طولانی روابط پدرسالاری در جامعه به وجود آمده است، ضرورت تشکیل چنین سازمان هایی را مشخص می کند.

در ایران نیز، پس از قیام، همراه با اولین حمله ارتجاع به حقوق دموکراتیک زنان و طرح مسئله حجاب اجباری، زمینه لازم برای ایجاد سازمان های شکل یافته زنان پیدا شد. هم اکنون سازمان های گوناگونی با برنامه و بینش طبقاتی در راه سازماندهی جنبش زنان فعالیت می کنند، هدف نهایی بسیاری از این سازمان ها که اسارت کنونی زن را جزئی ناگسستنی از استثمار همه زحمتکشان می دانند، واژگون کردن نظام سرمایه داری و فرهنگ ناشی از آن است. ■

نگاهی به برخی نوشته‌ها و مبارزات زنان در دوران مشروطیت

همان‌طور

در جریان تاریخ شاید مسأله زن یکی از نادرترین مسائلی باشد که نگرش مشرق زمین و اروپا را به هم پیوند می‌زند. ادبیات اجتماعی، اخلاقیات، سیاست و پندنامه و فرهنگ حاکم در این جوامع، جامعه را به سکون و زنان را به تبعیت و فرمانبرداری فرا خوانده است. تصویر زن در شعر و ادبیات، تصویر موجودی است تجربیدی و بی هویت، در باره او می‌اندیشند، اما به حسابش نمی‌آورند. حتی افلاطون در راه پی ریختن مدینه فاضله‌اش و در رساله «ضیافت» شاعران را پند می‌داد که با زنان در نیامیزند و عشق نورزند تا به «پستی» و انحطاط نگرایند. در دوره‌های بعد نیز افکار متفکرین در این مورد تحوّل چندانی نیافته بود. روسو می‌گفت: «تربیت زنان باید... برای پسند مردان باشد... در جهت شیرین کردن و دلپذیر کردن زندگی مردان باشد... این است وظایف زنان در یک عصر و در هر زمانه. (۱) پروژن پدر «سوسیالیسم انسانی» گامی جلوتر برمی‌داشت و هم او که معتقد بود مالکیت و ثروت دوزی است و «بردگی و جنایت است» در مورد زن می‌نوشت: «زن را باید تابع نگاهداشت، زیرا زن انعکاس ضد خلق است.» اگر از او امر شوی خود سرپیچی کرد باید «بهر قیمت که شده سرکوبش کرد» و افتخارش این بود که زنش را به «اعمال شاقه» در خانه واداشت و دخترش را

1. J.J. Rousseau, "EMILE", Paris, Garnier, P. 475.

«برده‌ای راستین» بار آورده است. (۲) جان استورات میل، بیشتر آزادی اعلام می‌کرد که قانون باید «حامی» زن باشد، اما «زنان را از مشارکت در تولید بازدارد» (۳) این را هم بگوئیم که پس از انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۹۳، یکی از رهبران مبارزات زنان را که فقط «بیانیه» ای در «حقوق زن» نوشته بود، پای گیوتین بردند و سر بریدند؛ زیرا دولت می‌گفت هر کس برای «رهائی زن» فعالیت کند «ضد انقلاب» است. (۴).

از ایران خودمان شاید «ناگفتش» بهتر و آبرومندتر. همین قدر اشاره کنیم که تا دوره مشروطه خرید و فروش زنان رایج بود. خانواده‌ها به بهانه فقر و یا از «بابت فقر»، دخترانشان بین ۳۰ تا ۴۰ تومان به اتباع خارجی می‌فروختند. (۵) در قحطی و بلا «خوردن زن و دختر بچه» رواج پیدا می‌کرد. (۶). تنها شغلی که حکومت برای زنان به رسمیت می‌شناخت، پیوستن به «صنف فاحشه»^۷ بود. و زنان بیوه و رانده شده و فقیر عضو صنف می‌شدند و مالیات می‌پرداختند افلاطون‌های وطنی هم فراوان داشتیم که در علم «اخلاق» به مردان درس «هیبت» می‌آموختند و می‌نوشتند: «هیبت آن بود که مرد خویشان را در چشم زن مهیب دارد» پس نتیجه آن که زنان را «از خواندن و نوشتن منع باید نمود» و فرزند را طوری بار آورد که «تمایل او به حقوق پدر» باشد که البته «روحانی‌تر» است و نه «به حقوق مادر که جسمانی» است (۹).

2. E. Gnault, "Le Feminisme au Masculin", Paris, 1970,

P. 84 - 86

J. S. Mill, "The Subjection of Women", London 1970

4. Olympe de Gouge.

"Women as Revolutionary", Edited by P. G. Giffen,

New York, 1973, P 49

۷۰۵ گزارش در باره سفارت انگلیس، اسناد وزارت امور خارجه ایران، ۱۲۸۳ قمری، فیلم کتابخانه مرکزی دانشگاه، شماره ۱/۶۶۶۹.

6 8 - R. Kerr Porter: "Travels in Georgia, Persia...", London, 1821, Vols. 2, P. 425-6.

۹- خواجه نصیرالدین طوسی «اخلاق ناصری»، قرن هفتم، چاپ تهران ۱۳۵۶ ص ۱۶۶، ۲۱۶، ۲۲۰.

چندین قرن بعد، هنوز سخن از آن « هیبت » بود. در جهت تربیت زنان می نوشتند: « رضای شوهر رضای خداست و غضب شوهر غضب خدا... فاضل ترین اعمال زنان اطاعت شوهر است » اگر شوهر نبود، برای نسوان « هیچ عمل فاضل تر از ریسمان رستن نیست.. حریص بودن به ریسمان رستن، ساعتی، بهتر است زنان را از عبادت یکساله »؛ اگر شوهر داشته باشد و « ریسمان بر یسد. که شوهر و اولاد او آن را جامه کنند و بپوشند، واجب می شود، بر آن زن بهشت، و حق تعالی می بخشد به او دو برابر هر شبی که ریسمان رشته باشد، شهری در بهشت. خداوند مهربان است بر زنانی که جامه شستن را خوش دارند، چنان که « هر زنی که بشوید جامه شوهر خود را پاک می سازد حق تعالی جمیع گناهان آن زن را » از نان پزی و خم شدن در تنور چه بگویم، « که برانگیزد خدای تعالی هزار فرشته تا استغفار کنند برای آن زن » البته تا وقتی که « تنور گرم باشد »! پس برای هرنانانی که بیرون آرد « گویا آزاد کرده است یکی از اولاد اسمعیل بن ابراهیم را » اما وای بحال و روزگار زنی که « در خشم باشد با شوهر » بداند که در روز قیامت زبان او را از پس سر او بیرون کشند، زنجیری از آتش بر سر وی زنند و آتش در دهان او « زبانه کشد. پس بهتر آن که زن اطاعت پیشه کند، برده شوی خود باشد، اگر کابین خود را هم به مرد خود بخشید که دیگر هیچ! « همچنان بود که هزار یتیمان گرسنه و برهنه را طعام و پوشش داده باشد » پس هر آن زنی که زندگی خود را فدای زندگی همسر کند، اگر این دنیا را ندارد، عافیت را دارد، و بروز قیامت « از پل صراط آسان گذرد، مانند برق انشاء الله » (۱۰).

دیگری می گفت این زنان جاهل و نادان روزگار ما را سیاه کرده اند، دزدی می کنیم تا شکم این بیکاره ها سیر شود، خیانت می ورزیم، تا آنان راضی باشند. مرد از روزی که در این ملک زن گرفت، اگر تاجر است « خیانتکار » می شود، اگر عوام بود « دزد » می شود، اگر وزیر شد « مال مردم » می خورد، و اگر قاضی بود « حکم به ناحق می دهد » (۱۱). و همه باهم مملکت را برباد می دهند تا از عهده خانه و خانواده برآیند.

از آن مالک هم یاد کنیم که راهی سفر بود و اندرون خود را به مباشران می سپرد و می گفت: درب اندرون من باید همواره بسته باشد، « عصمت و عفت کلفت های من [یعنی زن های من] باید در غیاب من زیاده از حضور من باشد، از

۱۰- «تادیب انسون» خطی، ۱۳۰۹ قمری.
۱۱- «بهشت و دوزخ این عالم است»، خطی.

اندرون «صدای حرف» و «آواز» بگوش نرسد، بالای «بام و مهتابی» دیده نشوند، «به گردش و هواخوری» در باغ نروند، و اگر جز این کنند، بابای قاپوچی بیاید «چوب و جوال بیاورد و پوست از سرشان بکند». (۱۲).

این بود نمونه‌ای از کانون گرم خانواده که ادیان به نثر و شاعران به نظم کشیده‌اند. این بود نمونه‌ای از زندگی آن موجوداتی که همچون کرم در گوشه خانه می‌لولیدند و از عشق و «رخسار چون ماهشان» و «دهان غنچه و ابروی کمانشان» البته اگر می‌توانست به رؤیت دست یابد، سرها در گریبان، دیده‌ها گریان و دلها غمین و فکار بود. اگر همه آن ادبیات را در وصف زیبایی بی‌مثال و طراوت و لطافت جنس ضعیف خلاصه کنیم، حاصل جز این نیست که:

زن نوکن ای خواجه در هر بهار

که تقویم پارینه ناید به کار

از زنانی که علیه آن فرهنگ حاکم و علیه رسالات تادیبی و اندرزنامه‌ها برخاستند، باید نخست از بی‌بی خانم و رساله‌اش: «معایب الرجال» یاد کرد. (۱۳) رساله او از نظر افکار اجتماعی و سیاسی بسیار با ارزش است — خاصه اگر به زمانه و موقعیتی که بی‌بی خانم در آن می‌زیست توجه داشته باشیم. زبده کلام او این که: خواهران گوش به پند و اندرزهای نویسندگان «تادیب النساء» و افرادی از این قبیل، ندهید. این مربیان زنان که خود را «نادرة دوران» و اعجوبه جهان می‌دانند، بهتر آن که اول به اصلاح صفات رذیله خود برآیند. که گفته‌اند: «ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که بود هستی بخش». این «عبارت پردازان» مهمل‌گو که می‌خواهند «بساط تمدن» را برچینند و «انسانیت» را تمام کنند. در قالب مغز متحجر خود «تمام عالم را مثل خود فرض نموده و به اندازه وضع و خیالات خود ترتیب زندگانی و دستورالعمل به اهل عالم می‌دهند». اما خوشبختانه «مردم مختلف اند و رأی و طبایع متخالف اند». آنان می‌دانند که این نصایح برای تأدیب ما نیست، برای «اثبات ظلم بر مظلوم» است و «خداوند تعالی مردان را عاشق و معشوق با زنان خلق کرده و نه ظالم و مظلوم!»

یک عمر به ما آموختند که: «نصیحت پذیرید تا در دنیا و آخرت رستگار شوید، خداوند تبارک و تعالی شما زنان را برای مردان آفرید، تا کشت و زرع

۱۲ — هماناطق: «سندی درباره ملک‌داری و زبنداری در قرن نوزده»، در «مصیبت و با و

بلای حکومت تهران»، ۱۳۵۸.

۱۳ — بی‌بی خانم «معایب الرجال»، خطی ۱۳۱۳ قمری.

راحت و آسایش خود تجویز می کنند، همچنان که پوشاک ما را بنا به دلخواه و سلیقه خود برمی گزینند: یک روز «عرقچین ترمه»، بار دیگر «شلوار گشاد» آنانند که ما را می آریند و به هر خوشایند خویش به آرایش مجبور می کنند. گویا این که خود را «مستفرنگ» هم می دانند. غافل از این که نه تنها «سی و یلیزه» که «نیم و یلیزه» هم نیستند. و گرنه ما می دانیم که در فرنگ زنان را «مثل دسته گل» نگه می دارند و هر یک «عالم به چندین علم اند.»

این مریبان، نه تنها برای ما کاری انجام نداده اند، بلکه مملکت را هم به نیستی کشانده اند. رجال نیستند و «دجال» اند. همه «عمر گرانمایه» را «بجای خدمت خلق» صرف راحت خود کردند؛ نه «از خلق شرمی و نه از خالق آزر می» دارند. به ما درس تقوی می دهند و خود فراموش می کنند که «عبادت بجز خدمت خلق نیست»؛ ما که در حرم اندرون و کنج مطبخ بودیم، پس این همه فساد را ایشان بپا کردند. می بینیم از ثمره تبهکاری آنان است که امروز در این سرزمین هیچ نظم و نظامی در کار نیست، «کارها همه به بخت و اتفاق است»، «تکالیف غیر معلوم.. نفاق و شقاق موجود و الفت و اتحاد مفقود»، و چنان هرج و مرجی است که «هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست».

دیگر از رساله های معروف آغاز مشروطیت خاطرات (۱۴) دختر ناصرالدین شاه است که در قتل پدر با شادمانی در مراسم تشییع او شرکت جست و از قاتل او میرزا رضا کرمانی و از افکار «سوسیالیستی» پشتیبانی می کرد. درباره وضع زن ایرانی می گفت: زنان ما در گوشه خانه است که عمر خود را تباه می کنند و به فساد کشیده می شوند؛ در ایران مردان از زنان کمتر است، اما دو ثلث مملکت بیکار و معطل است، پس آن ثلث دیگر باید کار کند» و «اسباب آسایش و خورد و خوراک و پوشاک دو ثلث دیگر را فراهم» نماید. ناچار آن ثلث هم آن گونه که شاید نمی تواند در خدمت اجتماع باشد، چرا که همواره در اندیشه «عائله» است. مثال می آورد: یک عمله مزدور باید در روز دو قران مزد بگیرد و آن را خرج چند فرزند کند، به خواهر و خواهرزاده هم برساند، اما اگر این زنان از طریق کار «در مغازه ها و در دکان ها و در ادارات» استقلال اقتصادی به دست می آورند، سر بار یک مرد نان آور نمی شدند. بدیهی است، وقتی مزد کارگر کفاف نداد باید بدزدد، وقتی موجب کم آمد، مرد خانواده «مردم را ذلیل می کند» و مملکت را می فروشد

۱۴- تاج السلطنه: «خاطرات»، خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

و به خیانت دست می زند، می نویسد که شهر و ده را قیاس کنیم. روابط خانوادگی در روستا سالم تر است، زیرا در ده مرد و زن هردو شاغل اند، می بینیم که فحشا هم در شهر هست و در ده نیست. در اعتراض به معلمش و به مردانی که از استقلال شغلی زن حمایت نمی کنند، می گوید شما چرا بپا نمی خیزید؟ تا کی می خواهید «حمال و نوکر» زنان یا بعبارت درست تر «آقا و مالک این بیچارگان باشید...»؟ انسان آزاد و مختار خلق شده، انسان برای زندگی آزاد خلق شده چرا باید نیمی از مردمان به میل نیمی دیگر زندگی کنند، و محکوم به حکم دیگری باشند؟ پس اگر این نظم بر افتد و نظمی دیگر بیاید، من سوسیالیسم را برمی گزینم و مانند سوسیالیست ها زندگی می کنم. «هیچوقت با پول مردم خانه و پارک و اثاثیه و کالسکه... و اتومبیل نمی خرم» و «مسلکم را نه ارتجاعی قرار می دادم و نه شخصی بلکه نوعی قرار می دادم» و در عصیان های مردم علیه حکومت و سلطنت پدرش فریاد می زد: «درود بر سلطنتی که در [حال] زوال است.»

در دوران مشروطه در جهت احقاق حقوق زن «انجمن نسوان» (۱۵) تشکیل شد. از محتوای آن آگاهی نداریم، اما در مجلس اول کار به درگیری لفظی میان مرتجعان و آزادیخواهان کشید. یکی می گفت از اجتماع زنان «فتنه» برمی خیزد؛ دیگری می گفت: «باید به نظمیه گفت قدغن کند»، و یا «اصلاً نباید چنین انجمنی تشکیل شود»، و یا: «در اجتماع زنان بعضی گفتگوها می شود که ابداً من نمی خواهم در مجلس مذاکره و صحبت شود.» فقط یک نفر بر این بود که به «موجب قانون اساسی ایرادی بر اجتماع زنان نیست، زیرا لفظ ایرانی شامل مرد و زن هردو است.» (۱۶)

در ۱۳۲۷ در روزنامه «ایران نو» که سوسیال-دموکرات های ایرانی اداره اش می کردند، مقالات زیادی درباره زنان و از خود زنان می بینیم. گاهی وضع زنان را در عثمانی و سایر کشورهای اسلامی به رخ دولت می کشیدند، از زنان چنین سخن می گفتند که در آنجا «چند روزنامه مخصوص از طرف خوانین وطن پرست به طبع و نشر می رسد» (۱۷) دیگری اعتراض می کرد، که چرا نمی گذارید ما استقلال مادی داشته باشیم: «مرد ایرانی باید با هزار زحمت

۱۵- فریدون آدمیت: «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران»، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱، ص

۴۲۷.

۱۶- همان جا.

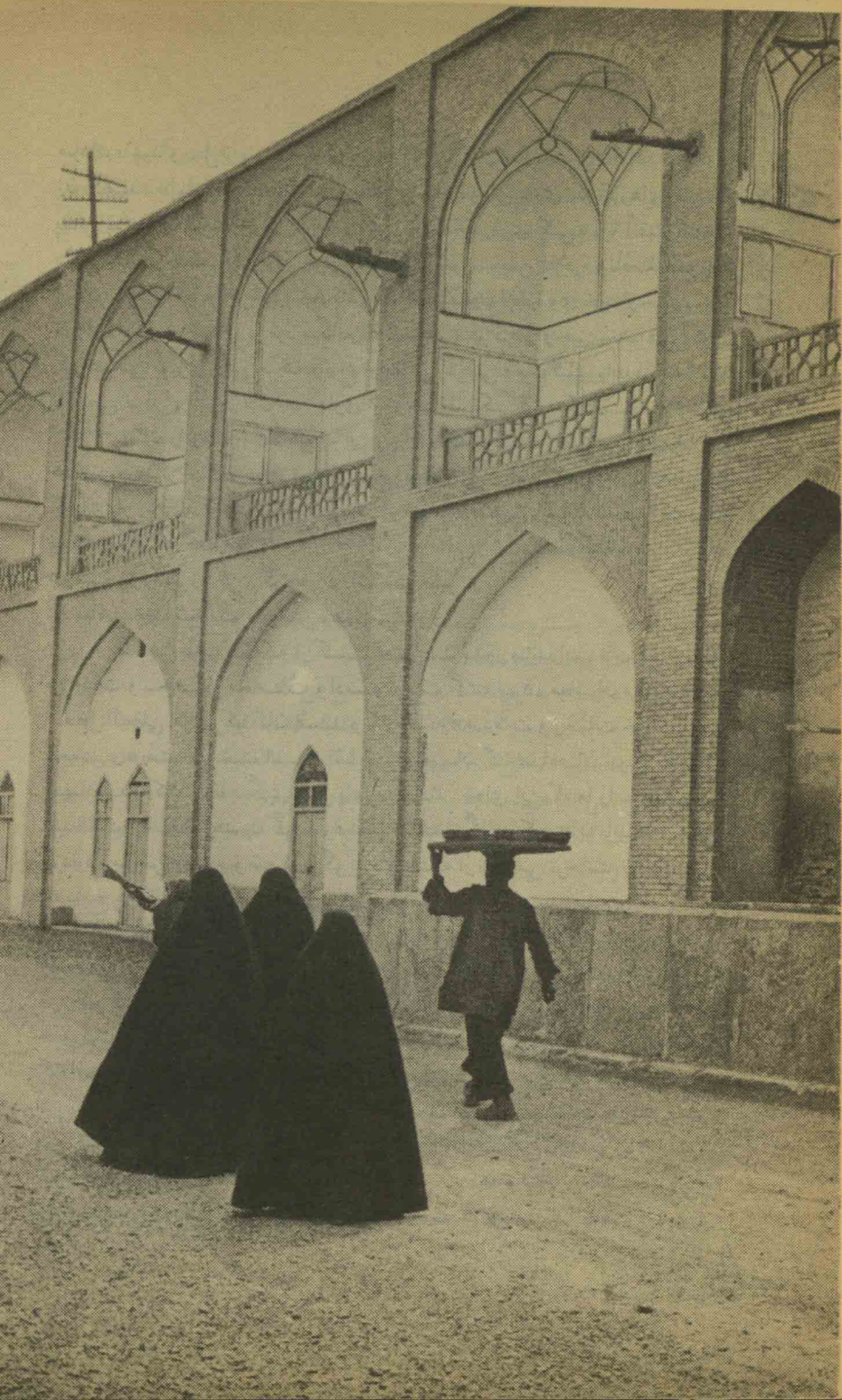
۱۷- روزنامه «ایران نو»، ۱۸ رمضان ۱۳۲۷ قمری.

مردان باشید و نسل زیاد کنید» و گرنه «کار دیگر از شما به عمل نخواهد آمد.» به زن گفتند: «پیش خود تصور نمائی که عقل دوراندیش داری که کارهای عمده از پیش بری، تا قوت و زور داری.. که با خصمان برابری کنی»، یا آنقدر کفایت داری که از کسب بازوی خود کفیل خرج شوی.. پس عاجزه و ناقصه همه چیز هستی و باید مطیع امر شوی خود باشی.. هرگز بدون اجازه وی خود از خانه بیرون نروی، پیرایه خود را بر مرد بیگانه نشان ندهی، هرگز از او چیزی نخواهی اگر از گرسنگی بمیری.. در جنگ و نزاع خاموشی گزینی، مال شوی را بدون اجازه او به کسی ندهی، اگر ارمال خود داری از او مضایقه نکنی» و هکذا.

زنان را وضع اجتماعی به این روز انداخته و گرنه در اصل «نه هر مردی از هر زنی فزون تر است و نه هر زنی از هر مردی فروتر.. مریم و زهرا و آسیه و خدیجه کبری از زنان اند فرعون و هامان و شمر از مردان» فضیلت انسان به مرد یا زن بودن نیست چنان که گفته اند:

«راست رو را پیر ره کن. گرچه زن باشد که خضر در سیاهی چون شود گم مادیانش رهبر است».

ما می پذیریم که از کسب معرفت بدور مانده ایم، «ممنوع از تمام مراودات و تحصیل محاسنات و ادب و تربیت گشته ایم»، معاشران ما موجودات ناقص العقلی مانند کودکان هستند و کارمان به «صدمات و زحمات خانه داری و بچه داری» منحصر شده است. اما این مریبان که صاحبان خرد و کاملان جهان اند، کجا راه دیگری پیش پای ما نهادند. بجای این که ما را به راه و رسم انسانیت و مدنیت رهنمون گردند، قرن ها نوشتند و گفتند که: «زن باید قدم آهسته بردارد، سخن را نرم و ضعیف بگوید مثل اینکه از ناخوشی برخاسته باشد.» این نصایح به کار ما فقرا نمی خورد، برای مردمان مرفه خوبست. «مردم رعیت با این همه کارهای مشکل و دشوار» چگونه می توانند «این قسم رفتار» بیاموزند و ادا و اطوار زنان ناخوش درآورند. اگر چنین کنند، چه کسی به کار مزرعه برسد؟ یا می گویند باید زنان به «نظافت» و «خوشبویی» و «لطافت» بگرایند. این ها همه خصلت طبقات ثروتمند است. نظافت در جامعه وقتی میسر است که «اسباب کثافت مفقود» باشد. نظافت زائیده «غنا و ثروت» است و البته «فقر و فلاکت» آفریننده کثافت. مردم فقیر که مثل ما «سی سال.. زیر یک لحاف کرباس» سر می کنند.. و بضاعت عوض کردن آن را ندارند، چگونه می توانند پاکیزه باشند؟ گرنه «هر دیشوری» نظافت را بر کثافت ترجیح می دهد و نیازی به نصیحت و پند و «این همه روده درازی و عبارت پردازی نیست.» این مریبان نظافت در جهت



روزی دو قران کار کنند. و امورات چهار پنج نفر عیال و اولاد را متحمل شود» و زن عاطل و باطل یک روز برای کشتن وقت به حمام برود یک روز روضه خوانی و «اسمش را بگذارد مشغول تربیت فرزندانم». و حال آن که مسئله تربیت بهانه است، ما می بینیم که خانواده ایرانی بیشتر همت خود را صرف اندوختن طلا و مال می کند تا تربیت فرزند. (۱۸) در شماره های دیگر زنان دنباله سخن را گرفتند که، زن ایرانی را آنچنان در جهل نگهداشته اند و به غفلت کشانده اند، که در حل هر مشکل به جادو اسطرباب بیشتر پناه می برد تا به عقل و تجربه و دانش خویش پس وای به حال فرزندی که زیر دست این زنان بار آید.

در طی عصیان ها و ناخرسندیهای اجتماعی (که در این جا مجال گفتگوی آنها نیست) زنان را در تظاهرات و راهپیمای های خیابانی نیز می بینیم. همین قدر اشاره کنیم که هر بار در ایران قحطی و کمبود و یا گرانی ارزاق پیش آمد. زنان بصورت وسیع در تظاهرات شرکت می جستند و گاه کشته هم می دادند. از مهم ترین این عصیان ها شورش زنان در قحطی ۱۲۷۷ قمری است که دکان های نانوائی را چپاول کردند. آشوب برخاست، دروازه ها را بستند، چند هزار زن با چوب و چماق هجوم آوردند، دروازه بان را از پای درآوردند... و حکومت [ناصرالدین شاه] برای خواباندن شورش کلانتر را به طناب دار کشید و بهای نان را کم کرد. (۱۹) نمونه دیگر، قحطی ۱۳۱۲ قمری است که در اثر احتکار گندم ایجاد شد. محتکرین، مجتهد تبریز، مباشرین ولیعهد و حاکم تبریز بودند. زنان تصمیم به تظاهرات گرفتند. «در حدود سه هزار زن چوب به دست، در بازارها به راه افتادند و کسبه را به بستن دکان و پیوستن به راهپیمایان مجبور کردند». حکومت قشون مراغه را خبر کرد، دستور تیراندازی داده شد. «در دم پنج زن و یک سید کشته شدند». در این جا روحانیت معترض هم «علیه مجتهد بزرگ به زنان پیوست و در قونسولگری روس تحصن کردند و «سه یار از فرار ملائی» که می خواست صحنه را ترک کند ممانعت کردند و با او به خشونت تمام رفتار نمودند». فردای همان روز تظاهرات را از سر گرفتند، این بار نیز سه زن کشته و تعدادی زخمی شدند. شعار نان تبدیل به شعار سیاسی و علیه سلطنت قاجارها شد.

۱۸- روزنامه ایران نو. ما این مطالب را از شماره های مختلف این روزنامه خلاصه کرده و آورده ایم. مقالات این روزنامه از نظر نقطه نظرهای زنان زحمتکش بسیار مهم و ارزنده است.

۱۹- شرح این شورش به تفصیل در مأخذ زیر آمده است:
میریدون آدمیت: «اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سهپالار»، تهران، خوارزمی،

حکومت هر اسید و بار دیگر عقب نشینی کرد. (۲۰)

در پایان شعری بیاوریم از نیمتاج خانم دختر مسعود دیوان لک که در انحطاط مشروطه و وقایع رشت و سلماس و ارومیه، مردان را به قیام می خواند.

(۲۱)

ایرانیان که فرّ کیان آرزو کنند
باید نخست کاوه خود جستجو کنند
مردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر
تا حلّ مشکلات به نیروی او کنند
آزادیات به دستۀ شمشیر بسته است
مردانِ مرد تکیه خود را بدو کنند
زنهای رشت زلف پریشان کشیده صف
تشریح عیب شما موبه مو کنند
دوشیزگان شهر ارومی گشاده رو
دریوزه‌ها به برزن و بازار و کو کنند
بس خواهران به خطۀ سلماس بین که چون
خون برادران همه سرخاب رو کنند
شد پاره پردهٔ عجم از غیرت شما
اینک بیاورید که زنها رفو کنند
اندر طبیعت است که باید شود ذلیل
هر ملّتی که راحتی و عیش خو کنند
نوح دیگر بیاید و طوفان دیگری
تا لگه‌های ننگ شما شستشو کنند

۲۰- گزارش‌های «هرگون» از تبریز، اوت ۱۸۹۵ اسناد وزارت امور خارجه فرانسه، جلد ۴۲.

۲۱- مخیرالسلطنه هدایت: گزارش ایران چاپ سنگی، جلد چهارم، ص ۲۷.

زن از دیدگاه رایج در اجتماع امروز ایران

در دوره کنونی، با ظهور حکومت اسلامی در ایران، ارگان‌های تبلیغاتی با تکیه بر مکتبی بودن جنبش‌های بخش مردم‌ها، جنبه ایدئولوژیک آنرا برجسته می‌کنند. در این کارزار ایدئولوژیک، مسئله زن در اسلام جای ویژه‌ای یافته است. زیرا زنان میهن‌ها، از مذهبی و غیر مذهبی، در سال‌های اخیر، بویژه در ماه‌های قیام و اوجگیری جنبش انقلابی، سهمی چشمگیر و درخشان داشتند. واقعیت تاریخی اجتماعی جامعه ما چنین اقتضا می‌کرد که زنان عملاً نقش سنتی را که شرایط ایدئولوژی حاکم بر آنها تحمیل کرده بود کنار بزنند و رها از پیشداوری‌های تحقیرآمیز، پای به میدان باز، پرخشونت و آموزنده مبارزه اجتماعی بگذارند.

امروز مسئله برسر این است که تناقضات ایدئولوژیک که این دگرگونی نقش زنان بوجود آورده است رفع یا مرمت شود. از طرف دیگر ایدئولوگ‌های اسلامی امروز خود را در معرض حملاتی پیرامون حقوق و وظایف زن که در اسلام تدوین شده می‌بینند و طبعاً در پی دفاع برمی‌آیند. از این روست که ادبیاتی نسبتاً پرمایه (لااقل از نظر کمی) در زمینه مسئله زنان در اسلام پدید می‌آید؛ و بسیار پرمعنی است که اکثریت قریب به اتفاق خالقین این ادبیات را مردان تشکیل می‌دهند.

بحث مفصل در این ادبیات در این فرصت نمی‌گنجد. در این مقاله قصد این است که جنبه‌های اصلی تصورات ایدئولوژیک برخی از متفکران و طرفداران برداشت اسلامی از نقش زن را باز کنیم. این بحث، تنها به مجادله یا مباحثه که ضروری به نظر می‌آید توجه ندارد. بلکه به جنبه‌های عملی نیز می‌پردازد.

امروز در حالی که بر مسئله زن و مقامش در جامعه از طرف ارگان‌های تبلیغاتی شدت تاکید می‌شود و در خلال کارزار تبلیغاتی ریاست جمهوری نیز این مسئله جای ویژه‌ای در سخنرانی‌ها (و نه چندان در برنامه‌های) نامزدان این مقام داشت، عملاً هر روز در گوشه و کنار جامعه، در اداره‌ها و دادگاه‌ها، در کوچه و خیابان، در کتب درسی و برنامه‌های رادیو تلویزیونی می‌بینیم که تصویر حماسه آفرین زنانی که، جان برکف، خشم و نفرت خود را علیه استبداد و استثمار در مبارزه‌ای بدیع فریاد کردند رنگ می‌بازد و زنان را به کنج «مسجد و ریژه خودشان: خانه» می‌فرستند. و این تبعید البته، بنام دفاع از حریت و اصالت زن انجام می‌گیرد.

تکیه بر جنبه ایدئولوژیک تصویر زن در مذهب به این سبب است که اسلام را بعنوان یک ایدئولوژی تلقی می کنیم و تصویری که این ایدئولوژی از زن ارائه می دهد تصویری است که عمده ترین خصوصیات یک ایدئولوژی را که مجموعه ای است از تصورات شاخص یک جامعه و یک دوران به نمایش می گذارد. این خصوصیات چنین اند:

۱- ایدئولوژی رایج، از یک «واقعیت» جزئی، یعنی از بخشی از واقعیت حرکت می‌کند. زیرا واقعیت جامع را به سبب محدودیت تاریخی و اجتماعی که بر مفسران تحمیل شده نمی‌تواند در میدان دید و بینش خود بگنجد.

۲- این واقعیت جزئی که به بخشی (یا طبقه‌ای) از جامعه مربوط است و از طریق تصورات ذهنی در قالب ایدئولوژی بیان می‌شود و بازتاب می‌یابد بتدریج (با حاکم شدن آن بخش یا طبقه در جامعه) از واقعیت دورتر می‌افتد و به یک کل مجرد، غیر واقعی و مجازی تبدیل می‌شود که خود را به جای کل واقعیت زنده و متحرک اجتماعی می‌گذارد.

۳- ایدئولوژی رایج، از این طریق به یک مبحث کلی، مجرد و خیالپردازانه تبدیل می شود. اما درعین حال و همزمان به مسائلی جزئی، خاص و عملی پاسخ می گوید. ایدئولوژی هم به مسائل کلی که مربوط به یک جهان بینی می شود می پردازد و هم یک شیوه خاص زندگی، رفتار و کردار و نوع و ویژه ای از ارزش را تبلیغ و تحمیل می کند.

قصد ما در این مقاله این است که احکام این ایدئولوژی را در مورد زنان و در چارچوب ایدئولوژی اسلامی تجلیل کنیم. ما سرآن نداریم که وارد جدلی هیجانی با کسانی شویم که زندگی فکری و معنویشان کم یا بیش در چارچوب ایدئولوژی اسلامی شکل گرفته و از این رو قادر نیستند اعتقادات عمیق و سخت ریشه خود را در خارج از این چارچوب به آزمایش و بررسی بگذارند. قصد ما این است که نشان دهیم آنگاه که مسئله زنان را نه در پرتو این ایدئولوژی (و یا هر ایدئولوژی مذهبی دیگر) بلکه در آفتاب روشن واقعیات اجتماعی بررسی کنیم، جنبه‌های دیگری برما آشکار خواهد شد. آنگاه که از بندگی یک چارچوب فکری خارج شویم و به شاگردی واقعیت زنده و نافذ بنشینیم ابعاد اسارت زنان را درخواهیم کرد.

حال به جستجوی این سه خصوصیت در مورد تصویری که ایدئولوگ‌های اسلامی در مورد زن می‌دهند می‌پردازیم.

ایدئولوگ‌های اسلامی معاصر به پیروی از روایات و احادیث مذهبی، و به ویژه به پیروی از موقع و مقام اجتماعی و طبقاتی خود، در ارائه تصویر ایده‌آل زن به بخشی از واقعیت می‌پردازند و از یک واقعیت جزئی حرکت می‌کنند.

اگر به گفته‌های آسمانی رجوع کنیم و دستورات خاصی را که در مورد زنان پیغمبر آمده است و یا استثنائاتی را که برای کنیزان قائل شده (مثلاً معافیت‌های زنانه کنیزان) را در نظر بگیریم می‌بینیم که خصائل، وظایف و حقوقی که بصورت کلی و مجرد و همگانی، امروز در خطابه‌ها به آنها بر می‌خوریم در حق قشری روا بوده که در زمان ظهور اسلام در جنبش پیغمبر اسلام شرکت داشته، از رفاه اجتماعی نسبی برخوردار بوده و در پی اعتلای اقتصادی و اجتماعی و کسب قدرت سیاسی برای خود برآمده است. آنان خواهان تثبیت مالکیت خصوصی و تعیین حدود و مرز مشخصی برای دارائی و متعلقات هر فرد بوده‌اند^۱ و از تشمت و نوسان هراس داشته‌اند. تاکید بر یکتاپرستی زنان و بر حذر داشتن آنان از «چندگرایی و نوسان اندیشه»^۲ ناظر بر این واقعیت است که مبارزه در همه زمینه‌ها پیرامون محور حفظ و تحکیم مالکیت خصوصی انجام می‌گرفته و زنان مرفه و صاحب جاه که بنا بر همین احکام از آزادی و بی‌بندوباری فراوانی استفاده می‌کرده‌اند به پیروی از یک معبود دعوت می‌شوند که این معبود در زندگی

۱- نگاه کنید به کتاب «مسئله حجاب» نوشته ایت اله مرتضی مطهری، فصل استیذان، ص

۲- نگاه کنید به «سیمای زنان در قرآن» نوشته سید خلیل خلیلیان ص ۱۵.